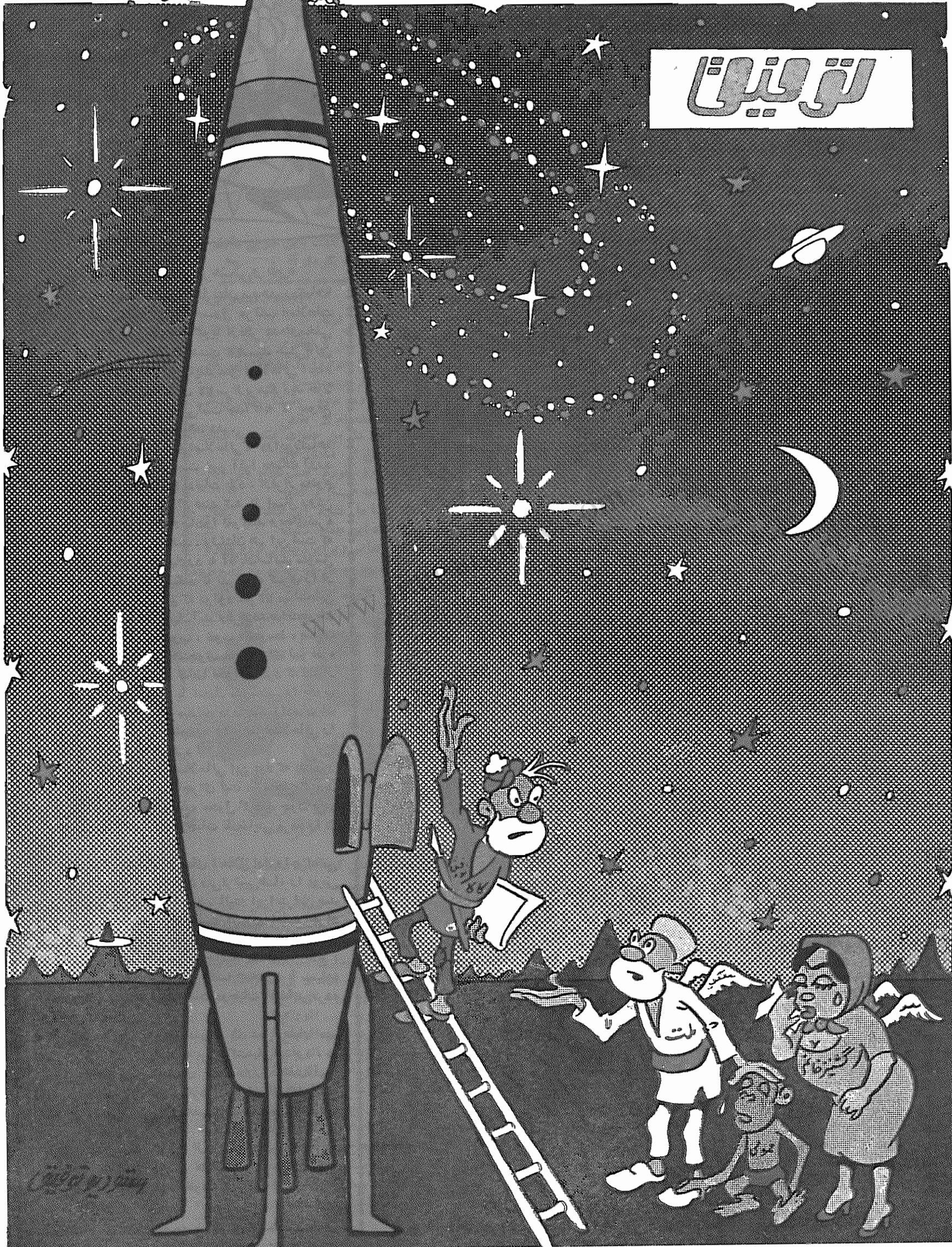


دانشمندان اظهارداشتند: «در کیهان انسان وجود دارد» - جراید

ملت - کاکا جون کجا؟..

کاکا... از دیو و دود ملولم و انسانم آرزوست!

# تزیینات





سلب اعتماد متقابل !؟

متخصصین امور داروئی میگویند: بعضی از داروهای داخلی باعث سلب اعتماد مردم شده است ولی ما با سازندگان همان بعضی داروهای داخلی تماس گرفتیم و معلوم شد که بعضی از بیماریهای داخلی مردم ( بعلمت معالجه نشدن با بعضی از داروهای داخلی ) باعث سلب اعتماد داروسازان وطن شده است بنابراین وزارت بهداشتی باید بیماریهای داخلی مردم را تحت فشار و کنترل قرار دهد نه داروسازان وطن را !!

گریانم و خندانم! «ن- داروساز»

در دایره هستی ، چون گوی بمیدانم هر لحظه روم سوئی ، یکجای ، نمی مانم یکسوی عیال من ، از من طلبد خرجی یکسوی طلبکاری ، چسبیده گریانم دادم بشکم وعده ، یک چند و خرش کردم اکنون نکنند باور ، نه قول و نه پیمانم گفتم بوزیر کار ، دیلم به چه کار آید یک کوزه بدستم داد ، گفتا که همین دانم! خم نیست با برویم از توستی و تیبا من سخت چو پولادم ، من سخت چو سندانم با اینهمه بدبختی چون مرشد خود «کاکا» یک لحظه نشد خنده ، محو از لب خندانم



پیرامون اصلاحات فرهنگی و فیره

آنطور که اخبار روزنامهها نشان میدهد در یکماه اخیر هم اولیای امور طبق معمول مرکب اصلاحات فرهنگی و ثبتی و غیره شدند که گویا از نظر عدهای مخفی ماند چون میزان تبریکاتی که بدست کاکا رسید خیلی پائین بود در حالیکه سابق بر این تا یک عمل اصلاحاتی انجام میشد سیل تبریکات بود که بطرف کاکا سر از بر میگردید حالا به کاکا چرا تبریک میگفتند بحثی است جداگانه که بموقع خود در باره آنها صحبت خواهد شد .

بهر حال مهمترین عمل اصلاحاتی که در این یکماهه انجام گردید و کاکا هم سردست خبر آنرا بچنگ آورد لغوشدن «نمره» در دانشکده ادبیات بود . از قرار معلوم حضرات دانشگاهچی تصمیم گرفتند که از اسامی روش «نمره دادن» بدان دانشجویان ادبیات را لغو کنند و بجای نمره بدان دانشجویان «امتیاز» بدهند . دلیشان هم این است که دانشجویان وقتی نیم نمره کم بیابند به آقایان اساتید متوسل میشوند و وقتشان را تلف میکنند تا نیم نمره کسری را از بین ببرند و شاید این دلیل هم که مولود مغز کاکا میباشد این است که وقتی پای امتیاز بمیان آمد و قرار شد بدان دانشجویان پنج امتیاز مانند بسیار خوب ، خوب ، متوسط ، ضعیف و مردود بدهند دیگر آن دانشجویی سمج که برای نیم نمره وقت استاد را تلف میکرد تقاضا نخواهد کرد که امتیاز ضعیف او را به متوسط و یا امتیاز متوسطش را بخوب تبدیل کنند چرا برای اینکه میدانند در دانشکده ادبیات یک عمل بزرگ اصلاحاتی انجام شده و این عمل اصلاحاتی را به هیچ صورتی نباید تهنئه کرد!

اما دومین عمل اصلاحاتی این بود که بدستور آقای مدیر کل ثبت «اداره اجرای ثبت» منحل گردیدند و وظایف آن به «اداره ابلاغ» محول گردید چون بی ترتیبی هائی در کار بود که موجبات نارضایتی مردم را از اداره اجراء فراهم میکرد . لابد خواهد گفت بجای انحلال اداره اجراء می توانستند بوجود آوردندگان «بی ترتیبی ها» را عوض کنند تا نارضایتی مردم رفع شود . البته این اعتراض صد درصد وارد است ولی باید دانست که در اداره اجراء معمولاً بی ترتیبی ها را میز و صندوقی و کمند و اطلاقها بوجود میآوردند نه آنکه در حالیکه در اداره ابلاغ ، میز و صندوقی و کمند و جارختی و قفسه همه شون با سمباده «پاک و منزه» شده اند و مجال است موجبات نارضایتی مردم را فراهم کنند .

سومین کار هم که بعنوان یک عمل بسیار مهم تلقی شد تغییراتضای هیئت مدیره شرکت میلی نفت بود . در محافل گفته میشود عضویت قدیم روزی هفت تا هیوه میخورند و دوتا امضاء میکردند ولی اعضای فعلی همکن است دوتا امضاء بکنند و هفت تا قهوه بخورند و این خودش کلی نقع دارد! جلالاً استدعا میکنیم اجازه بدهید بنده مطلب را از همینجا درز بگیرم چون میترسم اگر بقیه اش را هم مطرح کنم خدای نکرده ذرق زده بشوید و کار دست خودتان بدهید!

«کاکا توفیق»



تقاضا نومچه!

چون در هفته اخیر سرمای همدان به ۷ درجه زیر صفر رسیده و هوا یخ بشد ان شده و در اردبیل نیز برف باریده و باین ترتیب یواش یواش هارد سرو کله زمستان پیدا میشود ، لذا از کلیه شعرای فصلی یا توفیق و آما نور شهرستانی و غیره درخواست میشود که تمام اشعاری را که خیال دارند از این تاریخ الی آخر اسفند ۴۳ با ردیفهای: « یخ کرده » و « یخ بسته » و با مطلع هائی از قبیل: « کیک در کوهسار یخ کرده » « شاه در زلف یار یخ بسته » « آب در پامنار یخ بسته » و غیره . . . بسرایند و برای ما بفرستند ، هر چه زودتر کارشان را جلو بیاورند و حد اکثر تا آخر همین برج ترتیبش را بدهند که ما هم زودتر تکلیف خودمان را بداییم و سبداغذ باطله ما را با یک سبب بزرگتر عرض کنیم؟! ... غفلت موجب پشیمانی است!

« دخترها و زنها در پوشیدن لباس دکورته و سوراخ دار افراط میکنند. - جراید



مانکن: خانمهای عزیز! باین لباس میتوانید حتی توجه شوهرتان را هم بخودتان جلب کنید!؟

روزنامه فکاهی

# توتین

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

تاسیس ۱۳۰۱

چهل و سومین سال انتشار

(قدیمیترین روزنامه موجود ایران)

اداره: تهران

خیابان اسلامبول - شماره ۱۲۸

تلفن ۳۹۶۷۳

عنوان تلگرافی: « تهران: روزنامه توفیق »

چاپ: رنگین

باغچهسالار تلفن ۳۹۶۸۵

کلیه امور هنری توسط: « استودیو توفیق »

نقل و اقباس مندرجات نشریات

موسسه توفیق در مطبوعات، راه پوها

تلویزیونها و هر کجای دیگر

بهر نحو و بهر شکل اکید!

ممنوعت و کلیه حقوق منحصراً

بروزنامه توفیق تعلق دارد.

بهای اشتراك

یکساله: ۴۰ تومن

ششماهه: ۲۲ تومن

برای کلیه کشورهای خارج

(با پست زمینی)

یکساله: ۴۵ تومن

ششماهه: ۲۵ تومن

(با پست هوایی):

بهای اشتراك باضافه مخارج

پست هوایی آن

بهای اشتراك تقادار یافت

میکرد.

# مناجات نامه موسی ماهیگیر

مقدمه :

و اما گفته اند که : هر کس مناجات نامه زیر را هفت بار بخواند ، اجنه و شیاطین روم کنند و هفت قدم از وی دور شوند و هر کس آنرا بر کافه بنویسد و زیر منکای خویش بنهد ، شب هنگام از دیدن خوابهای پریشان رگابوسهای بی پایان معاف گردد. و هر کس آنرا هفت بار بر کفتر خویش به آب طلا بنویسد ، فکیر و منکر احترام وی نگه دارند و کرز آتشین را آهسته تر بر مغزش فرود آرند و هر کس از اهل امت که هفت بار بخواند و بر کافه بسته زیر منکا بهد و با آب طلا بر کفش نقش کند ، از جمیع بلاها محفوظ باشد چنانکه این حقیر روزگاری هرسه عمل بجای آوردم و مرا دل از ماهی آزاد گنده شد و معده مرا با وی نفاق افتاد و اکنون که این سطور را مرقوم میدارم مرا حال چنانست که بود !  
و اما تفصیل مناجات نامه موسی ماهیگیر بدین شرح است :

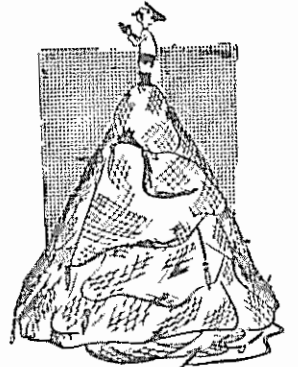
## بسم الله الرحمن الرحيم

بجفتك يا خالق السمك و الماهي الازاد و برحمتك يا خالق موسی صیاه .  
خدایا مناجات مرا پذیرا شو - شکم گنده ها را رها کن و باماشو .  
خدایا اگر ماهیگیر بدبخت است خیال شیلات تخت است ، او چه داند که زلفه گی سخت است .  
خدایا آنرا که دندان دادی نان ندادی ، و آنرا که نان دادی و جدان ندادی .  
خدایا هوا سرد است و دل موسی پرورده است .  
کار و بار کساد است و نان خور زیاه .  
یا حی و یا قیوم - خودت میدانی و این بچه های طفل معصوم .

در خبر است که در کشور گل و بلبل بعلت کاردانی بزرگان نسل مرغ و ماهی بر افتاد ، سید ممنوع کشت ، تورهای ماهیگیری از کار بیفتاد و همچون کوهی بر سرهم انباشته شد . شیلات بفکر خرید و جمع آوری تور صیادان بیفتاد و صیادان بیکار شدند و بر سر تورها به آه و زاری مشغول گشتند .

### شعر

بود صیادی میان کوه «تورا»  
هی بگفتی ای خدا وای غفور  
بنده ماهیگیر بودم پیش از این  
حالا مفلوک گفتم این چنین  
صید ماهی ناگهان ممنوع شد  
روزی ما بی جهت مقطوع شد  
ضبط میشوند گردن «تور» من  
چون نمی چربید به آنهاز و من  
حالا دستم بجائی بند نیست  
پیشه شیلات جز «دیشقتند» نیست



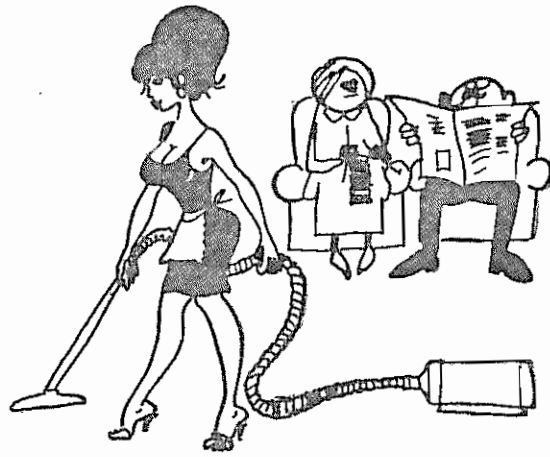
تازکیها «تور» ما را میخورد  
جان ماهی افضل است از جان من؟  
ای که بنمودی دلم را ریش ریش  
و حی آمد سوی صیاد از خدا  
روزی ات را ما مقرر کرده ایم  
یا هم اکنون تور خود را پس بگیر  
لاجرم صیاد تا اینرا شفت  
یا خالق ویا رحیم ، یا الله و یا کریم ، یا ذوالجلال و الاکرام ،  
مرا شکم خالی است و قوتی در بازو نیست

### (دو بیتی)

خداوند که کاجی آفریدی ، دوا را با دواچی آفریدی ،  
زمین را و زمان را خلق کردی ، بفرما : «بهر ما چی آفریدی؟»  
که اگر «کودکش» بودم غذا خوردن ممنوع میشد و اگر  
مسگر بودم رقصیدن که گفته اند در احوال اولاد دارا که اگر دست  
بر طلازند در حال خاستن شود و اگر همچون کلیایکانیان بر چشمه  
نشینند فی العور خشک گردد .

### (بیت)

چنان سید ممنوع شد در شمال که رفتند یکبار مردم ز حال  
برحمتك يا رحمن ویا رحیم !!  
واما از عبه القاری فرزند ابوالمجد دریا کناری چنین مروی



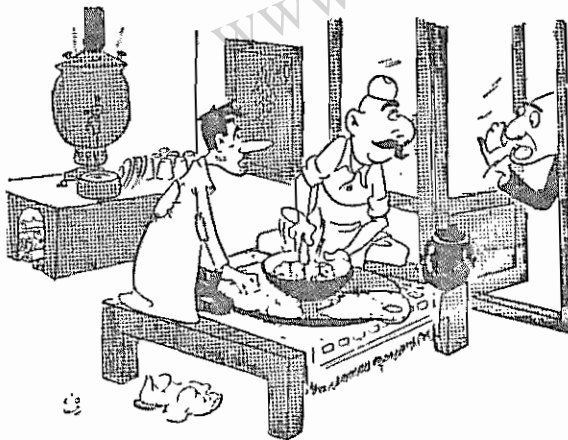
شوهر به زن - ... عزیزم به کلفت باین خوبی داری چرا  
یا نمیشی برای یه دقه بری بیرون بگردی؟!

«لاهیجان ی. سحرابی»

### حسرت

« بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار »  
ورکشم گیوه خود را و روم در پی کار  
هیلمی زیر بغل دارم و ، در جیبم نیست  
از همه ثروت دنیا بخدا يك دينار  
میوه ها دیده ام ورد شده ام از بقلش  
مانده اند دل من حسرت یکدانه خیار  
تا بنا گوش شود نیش من از شادی باز  
گر که یکروز خورم نصف قدح آش انار  
بخت و اقبال ز ما دیلمه ها برگشته  
راست با ما نشود این فلک کج رفتار  
همه جا ورد زبانم شده این جمله زشت  
«تق بر این شانس و بر این دیلمی بی نور و بخار»

«استفاهه از گوشتکوب چوبی ممنوع شد . . . - جراید»



زود یه جائی قایمش کن آجان دانه میاد !

است که مجرب تر است که مردم و صیادان هنگام بر زبان راندن این  
مناجات همچون حضرت موسی که برای مناجات به «کوه طور» می-  
رفت ، بر سر کوهی از «تورا» نشینند چنانکه موسی ماهیگیر رفته  
است در گراور فوق ، و آنگاه چون بدین عبارت رسند ، رو بسوی دریا  
بگردانند و توجه زیر را با حضور قلب ، از ده دل بر زبان رانند :

ای دریا ... ای دریا ... الوداع ... الوداع !  
ماهیهها ... ماهیهها ... الوداع ... الوداع !  
مامیریم ... از اینجا ... الوداع ... الوداع !  
دخل ما ... آوردند ... الوداع ... الوداع !  
هی بردند ... هی خوردند ... الوداع ... الوداع !  
چون ما ... چون تو ... الوداع ... الوداع !  
موسی قر ... بون تو ... الوداع ... الوداع !  
قر بون ... شکله ... ای ماهی ... ای ماهی !  
خدافظ ... من رفتم ... الوداع ... الوداع !

و در خاتمه گفته آید که ماهیگیران باید آنقدر توجه بالا را  
مکرر نمایند تا کف بردها نآرند و بحال اغماء در آمده از فراز کوه  
«تورا» بزیرافتند و بمیرند و مشکلشان برای اداره شیلات حل گردد ؟!  
تتمه - پایان - THE END

بر خورد تقاید و آراء  
در باره  
ماهی



حالا که من  
نمیتوانم ماهی ۵۰

تومانی بخورم یککش «از: مهدحت»  
خاکشیر میشدم تا ماهی مرا می بلعید.  
« کارمند پایه ۹ »

در این روزها تمهادهای دختر  
که بیش از موی سرش خواستگار  
دارد « دختر دریا » است که نصف  
تنش ماهی است .  
« مرد قورباغه ای ایران »

با کراوات و کیمیا بی ماهی ،  
سل قورباغه با خطر نابودی روبرو  
است .

« شهرتار »  
ماهی را فقط در کتاب  
طبیعی میتوان دید و لا غیر .

« دبیر و محصل هنر »  
ماهی را بعد از این با فلاپ  
خیال هم نمیتوان گرفت .  
« شاعر شکو ۱ »

ثروتمند ترین مردم  
انحصاری هستند که سه تا دونه ماهی  
دوبند انگشتی در حوض خانه شان  
شناور است .

« راکفتر »

### اما تو ... ؟!

چپتی سخره کفت قلبان را  
که برو از کنار من گمشو  
میگذارند قوی آستینت  
چوب قلبان و کهنه و غیره  
سر در آتش نهاده با در آب  
میکنی همچنان سگان عوعو  
گفت قلبان که ای رفیق شفیق  
حالا نکته ای زمن بشنو  
چونکه آتش بمنز من بنهند  
فرق می کنه ولیکن تو ... ؟!

### صرفه جوئی !

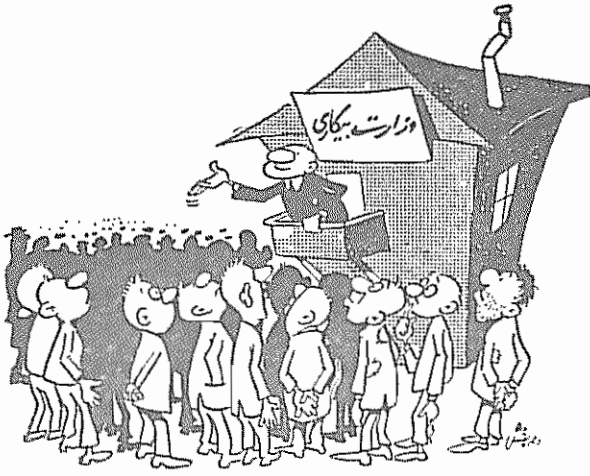
احمد آقا برای معالجه سرما  
خورد کی خود ، بد کتر رفته بود  
ولی ، اینک در اطاق انتظار مرضی  
وجود نداشت و مرضی آخری هم از  
اطاق دکتر بیرون آمده بود ،  
پیشخدمت به او اجازه ورود باطاق  
د کتر را نداد .

احمد آقا از پیشخدمت پرسید:  
- مگر آقای دکتر تشریف  
ندارند ؟

- تشریف دارند ، ولی چون  
مرضی هستند دارند خودشان را  
معاینه می کنند .  
- مگر نمی شود وقتی که در  
منزل هستند ، خودشان را معاینه  
کنند و مرضی را در مطب سر یا  
نگه ندارند ؟

پیشخدمت در حالیکه به  
نابوی کوچکی اشاره میکرد گفت:  
- اینجا نوشته: «حق لویزیت  
در مطب ۱۰۰ ریال - در منزل  
۴۰۰ ریال» و آقای دکتر هر وقت  
مرضی میشوند ترجیح میدهند که  
در مطب خودشان را معاینه کنند و  
خرج بیخودی نکنند ؟!

«شاغلین باید مالیات بپردازند!» - جراید



- والله ما تنها کاری که از دستمان بر میآید این بود که از مالیات معافان کنیم!

### چه جانی دارم!

ناکه ثابت بکنم بنده بیانی دارم  
چون به پستو برسم نطق و بیانی دارم  
شکم گرسنه خوابیدم و دیدم در خواب  
که ته سفره خود لقمه نانی دارم  
لقمه نان را بکف خویش گرفتم، گفتم  
که من اکنون به کف خویش جهانی دارم!  
وه که حتی جهت لقمه نمیگردد باز  
من بی تله ترسو چه دهانی دارم  
بار قرض و قوله بردوش کشیدم، زن من  
گفت من در عوض «شوی» قبانی دارم  
دل دیوانه سپردم به کمان ابروی  
عجبی نیست اگر قد کمانی دارم  
لگدی بر سر یک سوسک زدم فوراً مرد  
گفتم ای سوسک ببین بنده چه جانی دارم!!  
میروم از بر من یار، چنان سرو روان  
من عاشق زغمش اشک روانی دارم

نیش و نوش:

### هم رنگ جماعت!

گفتم: شنیدی که بالاخره شیلان، لای زیر را کشید و صیادان شمال را برای ماهگیری استخدام کرد؟  
گفت: اما بقیه من از مدت پیش نقشه این کار را ریخته بودند و موضوع صنوبریت سیدماهی اسلاکش بود...  
گفتم: چرا؟  
گفت: برای اینکه فقط یک دسته از بندهای خدا باقی مانده بودند که آقای خودشان بودند و نوک خودشان و ریششان پیش کسی گرو نبود و آنها همین صیادها بودند که با این جریان آنها هم هم رنگ جماعت شدند و زیر آشان زده شد!

«مدیر کل ثبت برای سرکشی بطور ناشناس  
بماداره ثبت قلهک رفت.» - جراید



- آقا... میخوای زود کارت را بیفته!!

### همزیستی مسالمت آمیز!

این بیانیه دیروز وسیله  
سخنکوی کاخ گاه کلی کاکا توفیق  
صادر شد:

«راهبانی که تاکنون برای  
همزیستی مسالمت آمیز ارائه شده  
و اعمالی که برای این منظور انجام  
گردیده یک پول سیاه ارزش ندارد.  
هر کس ادعا کند که اصل  
همزیستی مسالمت آمیز را واقف  
رعایت کرده سخن بگزارد گفته  
است.»

همزیستی مسالمت آمیز را  
کسی میتواند بهر حله عمل در آورد  
که سر کوچک آنها یک ماهی  
فروش باشد و او بجز پشیم  
خواهر و برادری به ماهی ها نگاه  
نکند!

### کیسه اختصاصی!

اخیراً شهرناری اعلام کرده  
است که مشتریان حمام باید کیسه  
های اختصاصی داشته باشند و  
کیسه کت ها، هر یک از مشتریها  
را با کیسه مخصوص بخودش کیسه  
بکشند.  
البته پرواضح است که استفاده  
از کیسه اختصاصی از نظر بهداشتی  
بسیار مفید است ولی باید دانست  
این موضوع چیز تازه ای نیست  
چون از مدت ها پیش عده ای کیسه  
های اختصاصی گل و گشاد برای  
خودشان دوخته اند و هنوز هم که  
هنوز است کماکان دارند آنها را  
پر می کنند!

### فارسی! حرفی زدن جانسن

حالا که ینگه دنیا بیها  
جانسون چونو نو بر ریاست جمهوری  
انتخاب کرده اند بد نیست مضمونی  
را که برویجه ها موقع مسافرتش  
بایران برای او کویک کرده بودند  
برایتان بنویسم:  
میگویند جانسون ضمن دیدن و  
بازدیدش از گوشه و کنار تهران  
سوی هم به میدان کمرک میزند  
(بر کعبه خیال لمنت!) در آنجا خورده  
ریزهائی که کهنه فروشها روی زمین  
ریخته و بدرود یوار آویزان کرده  
بوده اند جلب نظرش را میکند. جلو  
میروم و پس از اینکه چندتا از آنها  
را زیر و رو میکند یکی را بر میدارد  
و از فروشنده اش میپرسد:

- What is this?  
(با آمریکائی یعنی: این چه؟)  
فروشنده جواب میدهد:  
- فارسی (!!) بیلمیرم کوربان!

لکنه

از بس روز بروز تعداد سنگ  
ساعتها اضافه میشه از این بعد  
باید داخل ساعتها «سنگدون»  
بذارن!



باید بالا بره رشد سیاست  
بخون اخبار مارا دونه دونه  
فزون گردد شعور دیلماسیت  
تا روشنی باوضاع زمونه  
(م: شبده)

### گلد و اثر با ۱۴ میلیون کسر رأی، شکست خورد

ناه کلد قاطر، باشه دیگه از این پس  
نگردد تابع جنگ و ستیزه  
تکه بپا اتمه تنها علاجه،  
تکه سلج و صفا حرفی جنگه

☆☆☆

رئیس کمیته انتخاباتی گلد و اثر گفت: چهار سال دیگر باید  
حوصله کرد!

ولی چهار سال که هیچ چل سال دیگر  
همون آت و همین کاسه نو کاره  
سیلت آویزون تا «وصفنا»

☆☆☆

پی عظیمی که برای یک ساختمان بزرگ در خیابان شاهرضا  
کنده شده بود فرو ریخت و سه نفر کارگر زنده بگور شدند

یقین قصد شما از این مقوله  
چنین باشد که مر که این سه موجود  
بود بر کردن سرمایه دارا...؟  
بقول شمس و فخری کوتوله  
که در این ماجرا گشتند نابود  
خدا هر که بده او آه او! چه حرفا!

☆☆☆

کمیسیون ضد استعمار سازمان  
مال علیه انگلیس رأی داد  
اگرچه صد هزارتا رأی دیگه  
که ما وقتدا استعمار... هرگز!  
که هیچوقت نوی این خطها نبودیم  
اگر در خیلی جاهام، واس نمونه!  
فقط مقصود اصلیمون «کسک» بود

«رطوبت هوای تهران سال کمتر میشود  
و این امر موجب بیماریهای تنفسی میگردد.»



«بدون شرح!»

### شماره آبان ماه مجله صرفاً فکاهی

### روزن ماهانه

با ۳۲ صفحه کاریکاتور، داستان، شعر، مقاله،  
لطیفه، نکته، جدول و سرگرمی همراه با «یک عینک  
مجانم» و دو عکس جالب برجسته منتشر شد.  
بهای ۱۰ ریال از روزنامه فروشها بخورید و یکماه بخندید

«بازار» کسبه اسلامبول از رونق افتاده است - جراید

«فینگیلی»

### گسادی

شنیدم کاسب اسلامبولی هم  
همی گوید که لعنت بر کسی باد  
چو «بازاری» شنید این حرف خندید  
«که حال سوته دل، دل سوته اند!»



### طرز تهیه ماهی

چون اکثر خوانندگان عزیز مثل دعاگو دنیاشان مثل آخرت یزید است و ماهی ۴۵ تومن که جای خود دارد، مارم گیرشان نمیاید بخورند لذا بنده بس از تحقیقات عدیده و مطالعات شدیده، تجربیات لپیده ای ا در باره طرز تهیه ماهی بدست آورده ام. این شب جمعه ای خیرات مرده هام همینطور فی سبیل الله در اختیاران میگذارم. باشد که پسرار تهیه آن، حین خوردن لقمه های کله کوبه ای دار فانی را وداع گویند!

### ۱- طرز تهیه ماهی بوسیله ذره بین!

بگ تنگ را تا نصفه آب کرده و برای صرفه جوئی پای پیاده به خیابان سرچشمه میروید. در آنجا با بصیرت و تیزبینی کامل یک ماهی قسقلی و مردنی ( برای اینکه از توی تنگ بیرون نبرد ) بقیمت ۷-۸ ریال میخرید. دقت بفرمائید که رنگ ماهی کاملاً روشن بوده و یکوقت خدای فکرده ماهی عروس که همان ماهی قرمز باشد بشما قالب نکنند. بعد سرعت بخانه برمیگردید و از توی خرت و ویرت های منزل یک تنگ ذره بین شکسته نیامد عینک بابا بزرگ را ( پیدا میکنید و دست بکار می شوید.

### ذره بین را پس از تمیز کردن روی ماهی میکشید، بلافاصله یک ماهی سفید و درشت نمودار میشود!

برای سهولت در امر پوست کندن بهتر است ماهی را توی دیگ بیندازید تا یک غل غل بزند. بعد همانطور ذره بین بدست ماهی خدا بیامرز را ( که خدا روحش را غریق رحمت فرماید ) از توی دیگ بیرون آورده و پس از بریدن سر و دمب ملاحظه خواهید کرد که پوستش غلغلی و رمی آید و با اندازه دو بند انگشت ماهی باقی میماند! پس از بیرون آوردن سیراب شیردود ماهی، آنرا بقسمتهای مختلف تقسیم میکنید، نمک رویش

### ضرب المثلهای کشور « دو مدال پوز »

- ♦ با هر دست بدی کارت زودتر انجام میکنه!
- ♦ هر کس خر بزه میخوره تخمه هاشو بومیده!
- ♦ آدم بآدم میرسه، وزیر بو کیل نمیرسه!
- ♦ کندیم از کندم بیروید وام ز وام!
- ♦ م - ح - کاوش
- ♦ یا بکن یا فیلیانان دوستی یا بکن یا فیلیانان دوستی!!
- ♦ به کج که نشند چراموت در نمیدار گنت از مالیات بردر آمدش
- ♦ میترسه!
- ♦ دنیا رو آب ببره وزیر آ بو خواب میبره!
- ♦ نفتی که به چراغ روانت بخارج حرومه!

### شیطونه

دلم از دست صاحبخانه طماع پر خونه سرشك دیده ام جاری بمثل رود جیحون نه یکی در پول میقلند چنان خر توی خاک و خل یکی از فقر مینالد که هجبتاج یکی نونه چو پرسیدم ز زیدی، هنی « احقاق حق، رازد! »  
دو دستی بر سرم، گفتا: « چب این بچه شیطونه ز حق بگذر، برو جانا ریوا حقه امر بن کن که هر کس ره ز آن ندانند زون و پولش زملیونه ز دخترهای همسایه یکی جا کرده در قلبم بسی همبول و زیبا و بسی طناز و موزونه ز درد فقر بی پولی بگویم یا ز عشق خود کد امش را نویسم، منکه عقلم پاک حیر و نه

« مردی که بیست و شش سال قبل مرده بود از طرف دولت تشویق شد! » - جراید



... بلند شو و اسهت تشویقنامه آوردم!

میباشید و سرخش میکنید! وقتی سفره را انداختید یکی یک ذره بین هم دست بچه هامیدید و دسته جمعی از جناح راست به تنگ ماهیها حمله ورمی شوید!... (خوشا بسعدتان!) فقط باید مواظب باشید که از ذوق زدگی تیغ ماهی نخورید که سر دلتان میماند و میرود روی سایر تیغها!

### ۲- مونتاز ماهی!

با سیور یکی از محللهای اعیان نشین شهر بانقشه و سیاست طرح رفقت بیافکنید و آنقدر رفیق چون جونی شوید که بتوانید هر روز محتومات چرخش را خوب تماشا کنید! بعد، یک روز که

... وقتی کارتتان تمام شد می بینید که از یک مامی کامل، دمب و کله وبال و باد کتنگ وروده و یوده اش، همه جور شده و فقط مانده تنه اش (!)

راه چاره اشکار هم که خیلی ساده است: از خیر تنه اش می - گذرید (!!) و پس با استفاده از طرز پختن ماهی ( ماده یک این مطلب ) دل وروده ماهی را پخته چشماتن را هم میگذارید و میخورید و حسرتان در میاید که شما هم ماهی خورده اید!

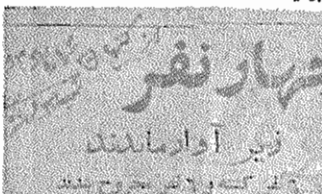
بازم بگویند تهر ان بد جایه.!

«عبدلی»

## بزرگ مصوفی تو خونه

\* (!) ۶ + ۶ = ۴ \*

حالا آنهاییکه ریاضیاتشان نم کشیده یک قدم بیایند جلو تا با خواندن خبر زیر از شماره ۶۳۶۷ کیهان ریاضیاتشان حال بیاید:



### نانوائی یعنی لحافدوزی

یکی دیگر از علائم انقراض عالم اینست که نانوائی آتش بگیرد بعد لحافدوزی بسوزد! خبرش در روزنامه خراسان ۴۴۳۲ است و هو هذا:

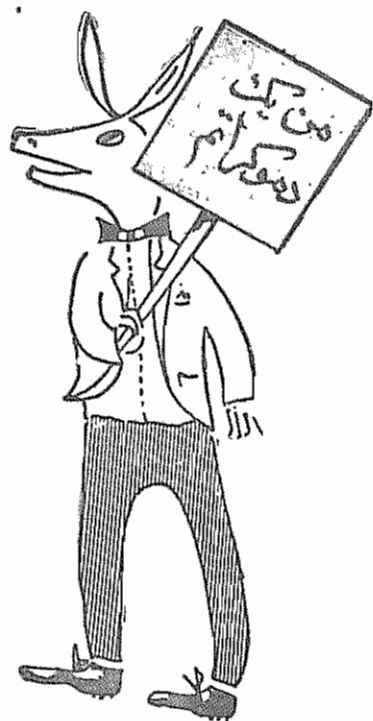
### نانوائی آتش گرفت

ساعت ۶/۵ صبح روز جمعه گذشته با آتش نشانی خبر رسید که دکان لحافدوزی متعلق به علی اکبر تاجی واقع در خیابان سفلی کوچه تنگ قبر میردچار حریق گردیده است.

بلافاصله مأمورین با وسایل کافی بدانصوب اعزام و موفق شدند ابتدا از سرایت آتش جلو گیری و سپس آنرا خاموش نمایند.

### دمو گراوت و جمهور ریخواه

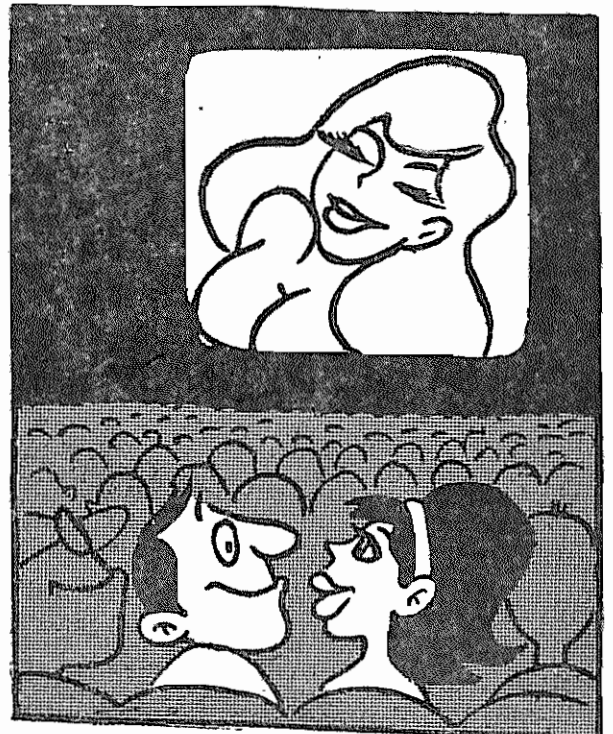
برای اینکه بدانید در این دورو زمانه دموکرات واقعی و جمهور ریخواه حقیقی کیست دو تا عکس زیر را که از شماره آبان ماه مجله اخبار هفته (نشریه سفارت آمریکا در تهران) در آورده ایم. بخوانید تا سر تان توی حساب بیاید:



(مبارزه برای انتخاب ریاست جمهوری آمریکا)

سک زرد برادرانغاله!

موشهای اینهنه: بیروز بیروزی - زاهدان: «؟» - فرهنگ - سید کمال ملازیری - رحمت الله م - مشهدی محمود.



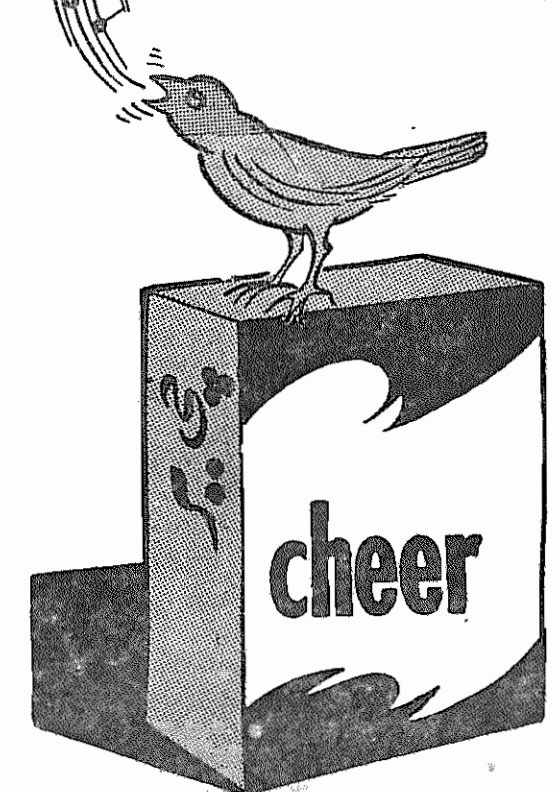
در سینما :

عزیزم این هنر پیشه‌ها کاری دیوا مصرف کرده‌ها .  
از کجا فهمیدی ؟  
از فشکیش !

کاری دیوا

عاشق بقر ار: (روی صندلی رنگ میگیرد و این شعر را برای دلیرش میخواند)  
دلبر اخیلی تو خوشگل کشتای  
آن لب چون غنچه گل کشته است  
روی تو کشته دل انگیز ای عزیز  
بنده را مقنون رویت کرده‌ای  
معشوق خوش سلیقه: (روی میز توالتر رنگ میگیرد و این شعر را جواب میدهد):  
من اگر ایسگونه خوشگل کشته‌ام  
کر لبم چون غنچه گل کشته است  
جمله اینها معجز «دیوا» بود  
«کاری دیوا» قیامت کرده است  
هر که محصولات دیوارا خرید  
پس توهم جانا بدو «دیوا» بخور

بوی خوش بود چی بر بستان  
هم با سبزه میانه از د



بموجب آئین نامه جدید امور  
خلافی: و پوشیدن لباس نامناسب -  
شوخی و گریه در انظار - تولید گرد و  
خاک - فحش دادن بمرده‌ها - بازی  
الک دولک - نشستن روی سکوب خانه  
مردم - کتربازی - دکاندار هائی که  
مشتتری را باصرار دعوت میکنند -  
متلك گفتن بزنها و... و... جرم  
محبوب و متخلف بدادگاه جلب میشود .

خلاف !

مردی را بجرم پوشیدن زیر  
شلواری در خیابان، به دادگاه جلب  
کرده اند که عین مدافعات او را  
برای عبرت خوانندگان عزیز نقل  
میکنیم :  
رئیس - چون شما بازی شلواری  
کو تا در وسط خیابان، راه میرفتید  
باید جریمه بشوید .  
متمم - والله میخواستم وسط  
خیابان فرش تکان بدهم اگر لباسهایم  
راهی پوشیدم، کتف و گرد و خاکی  
میشد ناچار با زیر شلواری بیرون  
آمدم.

تولید گرد و خاک نیز جرم  
محسوب میشود بنا بر این شما بدهد تا  
هنگاه ریال جریمه نقدی محکوم  
میشوید .

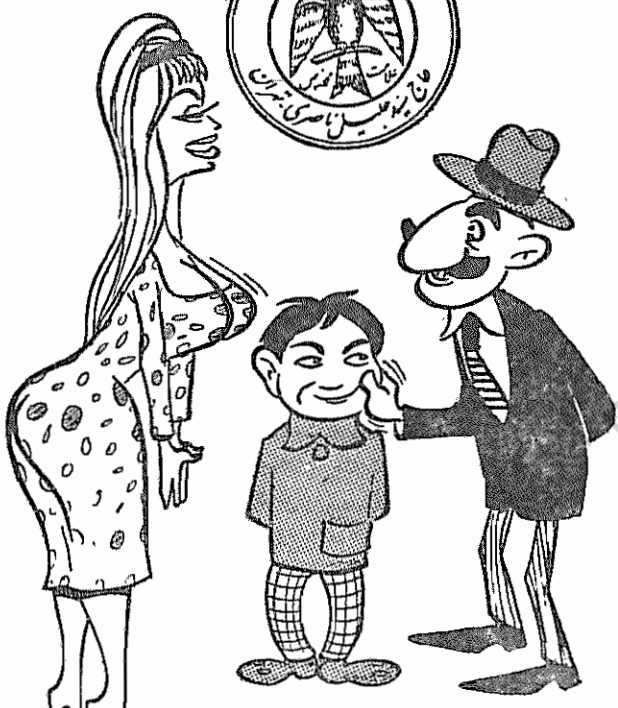
(متمم های های شروع بگریه  
میکند) - آقای رئیس بخدا من  
پول ندارم امروز میخواستم برای  
کفترهایم ارزن بخرم پول نداشتم،  
چهارسد با اینکه جریمه هم بدهم .  
- به به چشم ماروشن پس شما  
کفتر باز هم هستید: صدریال دیگر  
هم بجرم گریه کردن و کفتربازی  
بجریمه شما اضافه میشود .  
- جناب رئیس آخر انصاف  
داشته باشید با این کسادبازار که  
نصفی از روزرا عوض کاسبی مشغول  
الک دولک بازی در جلومغازه هستم  
چطور میتوانم دوست ریال جریمه  
بپردازم .

(رئیس ضمن افزودن ۵ ریال  
دیگر بجرم الک دولک باری) - چرا  
کاسبی شما رهنق ندارد ؟

- برای اینکه من ترقه به  
بچه‌ها میفروشم و چون این روزها  
بچه‌ها بمدرسه میروند و سرگرم  
درس و کتاب هستند بازارم کساد  
است و ناچارم با اصرار و سماجت مردم  
را برای خرید بدکان خود بگشانم .  
- خوب اگر با وجود اصرار  
باز هم بخریدند چیکار میکنی .

- هیدن دیروز که میخواستم  
دو نفر را باصرار و ادا به خرید  
کنم و نیامدند فحش مرده با آنها  
دادم و به يك خانم که از آنها دفاع  
نیکرد متلك گفتم .  
بنا بر این شما مرتكب فقره  
خلاف شده اید و بزندان و پرداخت  
۴۵ تومان حد اقل جریمه محکوم  
میشوید ضمناً بگوئید بینم در  
گذشته هم سابقه کفری دارید یا نه؟  
- خیلی کم قربان فقط بعلت  
سه فقره دزدی و چهار فقره نزاع يك  
فقره خیانت در امانت و پنج فقره  
فروش مواد مخدره يك فقره ترك  
اتفاق شش فقره کرا ن فروشی - دو  
فقره روانه کی بدون گواهی نامه و

گاسب سر پل  
من دل و قلوبه فروشم، سر پل جای من است  
جعفر آباد، دکان من و ماوای من است  
چیزها دیده ام اندر سر پل جان شما  
اینهمه تجربه از دیده بینای من است  
خانم آید بدهد ارد دو تا سیخ جگر  
ندهد پول، که او همدم شبهای من است  
آنطرفتر که قطار است بی هم ماشین  
آنچه خوردند و خوردند از سر شب پای من است  
من چه گویم که چها میگردد داخلشان  
این دگر سری از اسرار فرح زای من است  
دهکام خانه عشق است و از اینرو در آن  
هر کسی سرخوش و شنگول زهینای من است  
آی داداش بنده جگر دارم و دل هم دارم  
کسیم اینست که موروثی بابای من است  
قصه کوتاه کنم هر که بیاید سر پل  
شاهد اینهمه و راجی حالای من است



مرد - ماشاالله چه بچه شیرین زبونیه.  
زن - آخه حلوا شکری عقاب خورده !  
خیابان خیام - حلواسازی عقاب - حاج سید جلیل ناصری - تلفن ۲۲۲۲۳

تصمیم نهائی!  
بالاخره بعد از شل کن سفت  
کنهای متعددی که اولیاء امور  
ماهگیری بعد از ممنوعیت سید  
ماهر برای صیادان شمال در آورده  
هفته پیش اعلام کردند که: «تصمیم  
نهائی در باره وضع صیادان شمال  
گرفته شد و وزیر است و تلگراف  
و تلفن بوضع آنان رسیدگی کرد»  
البته ما نمیدانیم تصمیم نهائی  
که در باره وضع صیادان گرفته شده  
چه بوده ولی چون رشته کار بدست  
پست و تلگراف افتاده حدس میزنیم  
که حد اکثر تاده پانزده سال دیگر  
تصمیم نهائی فوق از صورت ثوری  
بیرون بیاید و به مرحله عمل  
برسد !

ده بیست فقره کلاهبرداری جمعا  
به ۱۴ سال و هشت ماه زندان محکوم  
شده‌ام .  
- آیا تمام این کارها را تنها  
انجام داده‌اید ؟  
متمم - بله جناب رئیس فقط  
یکبار با تفقش کردم، مدزدی  
رفتیم که شاگرد من از وسط راه  
ترسید فرار کرد و من تنها رفتم و  
گیر افتادم .  
- باین ترتیب شما از کلیه  
اتهامات متنسبه تبرئه و شاگرد  
شما بجرم فقره تخلفات فوق و  
داشتن سابقه کفری و بعلت فرار  
در حین انجام کار (۱) به يك سال  
زندان تأدیبی و هز از ریال جریمه  
نقدی محکوم میشود .  
د م - خ - گل مولا

بلهجه ماشدی بخنن

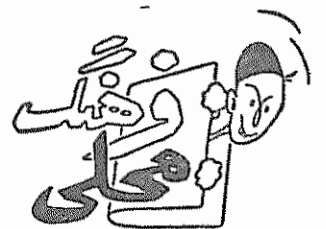
یکتدرز (۱) میه (۲) که واز گره از کار و ابره  
البته وای وای! گره از کار ما بره  
یگتدرز میه که وازرقامر (۳) چاخان بکن  
ای وضع خیط مو (۴) دو بره رو پرا بره  
یگتدرز میه که جیب مو پراسکناس بشه  
آقا برم مو، دشمن مو واز گدا بره  
یگتدرز میه که واز بره دنیا بکام مو  
با اسکنداس درد دل مسو دوا بره  
یگتدرز میه که واز طلبامره هبه بدن (۵)  
قرضای مو واز دگه همه ازم ادا بره  
او بی خدا که ماره، خواس (۶) کله یا کنه  
یگتدرز میه که واز خود او کله پسا بره  
او کافری که عیش موره خواس (۷) عز اکنه  
یگتدرز میه که مجلس عیشش عز ا بره  
امروز اگر بمونگه (۸) کس خرت بچند  
روزی میه که واز خر مو هر کجا بره

۱- یکروز ۲- میآید ۳- مرا ۴- من ۵- طلبهای  
مرا همه بدهند ۶- میخواست ۷- خواست ۸- نمیکوید.

گرمسار:

نظافت!

سپورهای گرمسار در نظافت  
خیابانها شاهکار بخرج میدهند...  
لجنهایی را که در اثر حسن توجه  
شهرداری حسابی «قوام آمده» و  
«رسیده» از نوبی جوی هابابیل  
جمع میکنند و تروی خیابان  
میریزند تا اگر احیاناً کسی در  
جوی آب آنها را خوب نمی بیند  
بتواند خوب در آنها مطالعه کند و  
همچنین شانس فرورفتن پای عابرین  
در این لجنها نیز بیشتر باشد؟  
گرمسار: «۱-۵»



لاهیجی:

- میج قالی: قافلک!
  - خوسن: سرفه!
  - سردی: نردبان!
  - پیلیس: نیشگون!
- «ح - ف»
- سبزواری:
  - بندار: ارباب!
  - گنده: نوکر!
  - شیپات: سیلی!

«خسته دل»

آفرین!

«شبی یاددارم که چشم نخفت»  
اگر هست در شهر آذرفه کم  
نداری اگر آب لوله کشی  
اگر پر زخاک و خله کوچد ما  
مخورغم اگر برقتان برق نیست  
اگر فرصتی بود و عمری دراز  
کنم شهرتان را بهشت برین

«بلسر - ایرج»  
شیدم که شهرتار، با بنده گفت  
بجاش فراوان بود درد و غم  
مبادا که از آن مکدر بشی  
بود جای گل بازی بچه ها  
که با برق تهرانیان فرق نیست  
به درد و دعا و به نذر و نیاز  
که گوئید بر من هزار آفرین

سنندج:

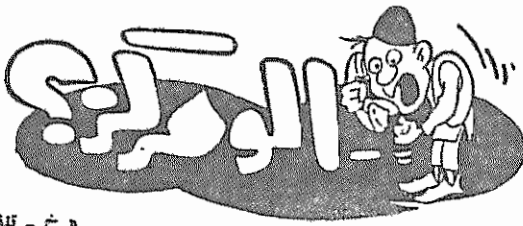
کاشکی بنده هم...  
جهت مزید اطلاع اولیای  
امور، برنامه سالانه آقای لوله-  
کشی سنندج، را درج میکنیم:  
جناب آقای آب اوله کشی،  
پنج شش ماه از فصل سرما را در  
حال انجماد و ترکاندن لوله بس  
میبرند و سه ماهه بها را هم بعلت  
بارندگی همیشه گول آلود و  
«لجنیزه» (بروزن پاستوریزه) که  
هستند و سه ماهه تابستان راهم (که  
آب بشکل خود آب است) بطور  
قسطنی در لوله ها گردش میکنند...  
یعنی هر وقت عشقتان نبود در  
منبع آب استراحت میفرمایند!  
اینجاست که آدم حسرت شتر  
را میخورد که اگر هفته بفته هم  
آب کیرش نباید ککش نمیکرد و  
هر تشنه لبی آرزو میکند که کاشکی  
بنده هم شتر بودم!  
سنندج: «سوز»



گلپایگان:

خاک پایگان!

بطوریکه خبر نگار شهرستانی  
ما از گلپایگان گزارش میدهد  
برائ اقدامات عمرانی چند ساله  
اخیر گلپایگان دچار بی آبی شدید  
شده و کار بهجائی رسیده که مردم  
آب ریختنی که ندارند هیچ  
آب خوردن هم ندارند که بخورند  
بهمین جهت ساکنین دهکده های  
این شهرستان دسته دسته کوچ  
میکند و باین طرف و آنطرف  
میروند و بطوریکه اکنون چندتا  
از دهکده ها بکلی ازسکنه خالی  
شده و متروک مانده است.  
یک مقام موق آبادانی در  
جواب این خمر اظهار عقیده فرمودند  
که گلپایگان درازمنه قدیم  
(یعنی چند سال پیش) اسمش  
(گلپایگان) (بروزن شل پایگان)  
بوده ولی چون ساکنینش شل  
گرفته اند تبدیل به (گل پایگان)  
بر وزن (ول پایگان) شده و مردم  
هم ناچار شده آترا «ول» کنند  
و بروند! و این موضوع مسلم است  
که وقتی «گل پایگان» را «ول»  
پایگان» کردند، کم کم تبدیل  
به «خاک پایگان» میشود و این آن  
چیزی است که شما امروز بچشم  
می بینید! ..  
توفیق - سر بنا بر این همش  
تفسیر خود مرده ۹!



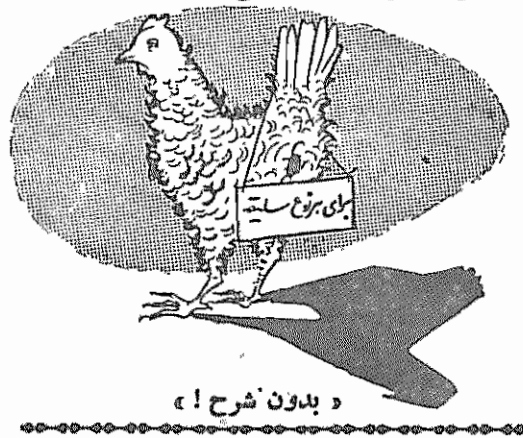
«خ - تلفنجی»

که آب از هر دو چشم ما روهه  
که کشته معده ها از آب خالی  
تمام روده ها پوسیده اینجا  
بقدر نم زدن بر حلقه عوی  
نباشد آب حتی بهر تطهیر  
تلف شد زینجهت اسب درشکه  
شده مفهوم آب از بهر ما ککش!  
همه چربند و نوجند و کثیفند!  
بکل خشکیده شد معده حصول ایشان!  
نه آبی هست در توی مزارع!  
چوماشین که بردارند از آن «باک»!  
برای ما طلب کن قطره آبی  
خدا حافظ، چونکه دیکه رفتم از حال!  
«اکبر آقا بیحال»  
کاکا بشنو که باشد خاصیت دار!  
ز بیکاری تماماً کشته خسته!  
فکنده جلگی را در ملولی  
نه پولی تا ناهار و شام گردد!  
ز بی پولی یکی پاش میزنه ساز!  
تو کوئی کار پیدا کرده در خواب!  
بزیس سر نهاده جای بانس!  
نماید لفظ کارو زب لب ذکن  
ز چشمش آب ریزد چیکه چیکه!  
کند انگشت شست او نظاره!  
دیشب از بی اجافی خورده سرما  
دماغش هم گرفته کیپ کیپ است!  
ز دبر کله اش می گومب و گومب مشت  
(ببخشید اینجا ش از دستم در رفت)

بجان خویشتن می میزند غر!  
مرض داشتم مکه دیو بلم گرفته!  
«م - دو طبا»

که از وصفش زبانم شرمسا  
حدوداً بعد یازده ماه و اندر  
و کر نه بنده دلخور میشم از بی  
فقط یکدونه هستی داره اینجا  
چوسر بازان بر کشته ز جنکه  
خلاصه دیر میاره، خیلی ووراست  
که درره مانده از ده قرن هم پیش  
که باشد مال سال فوت چنگیز!  
که می باشد ز دوران هلاکوا  
بتاریخ سه ماه مونده بمیلاد  
بامضای ابوالسواس سیخی!  
بر آن خورده ست مهر عهد سلجوق!  
بکن چایش خودم میکم درسیم  
اواخر سنه ۱۳۰۳ هجری برای شماره مخصوص سال چهارم توفیق باز  
«ایوب صیاد»

«در شیر از مرغی هر روز دو نوع تخم میگذارد» - جرایب نو



«بدون شرح!»



( این شعر بدنبال اشعار « بعد آمیگم » ، « حالا میگم » ، « حالا هم نگو » و « کی بگم » ساخته شده )  
 ۱- مصادیقخان  
 ۲- س. ا. عزیزی  
**همین حالا بگو!**  
 گفتنی داری اگر ای دوست بی پروا بگو  
 کم بکن امروز و فردا و همین حالا بگو  
 مریک باشد در سکوت و زندگی در رفتن است  
 گفته های دلپذیر و خوب و پر معنا بگو  
 ظلم اگر دیدی ز ظالم خامشی از بهر چیست؟  
 قصه ها از ظلم او با پیر و با برنا بگو  
 گفتنی باید بیاید بر زبان بی ترس و بیم  
 پس تو هم گفتار را بی ترس و بی پروا بگو  
 هر جا فرصت بدست آید بگو حرف حساب  
 پر مگو مانند بعضی ها کم و زیبا بگو  
 گرنه یگونی سخن امروزه از بعضی جهات  
 صبر کن امروزه را و حرف خود فردا بگو  
 حرف حق نابخاست و از اینرو مگو بی احتیاط  
 در لباس شوخی و تفریح ، چون کاکا بگو

**شغل جدید آقای ساعت**

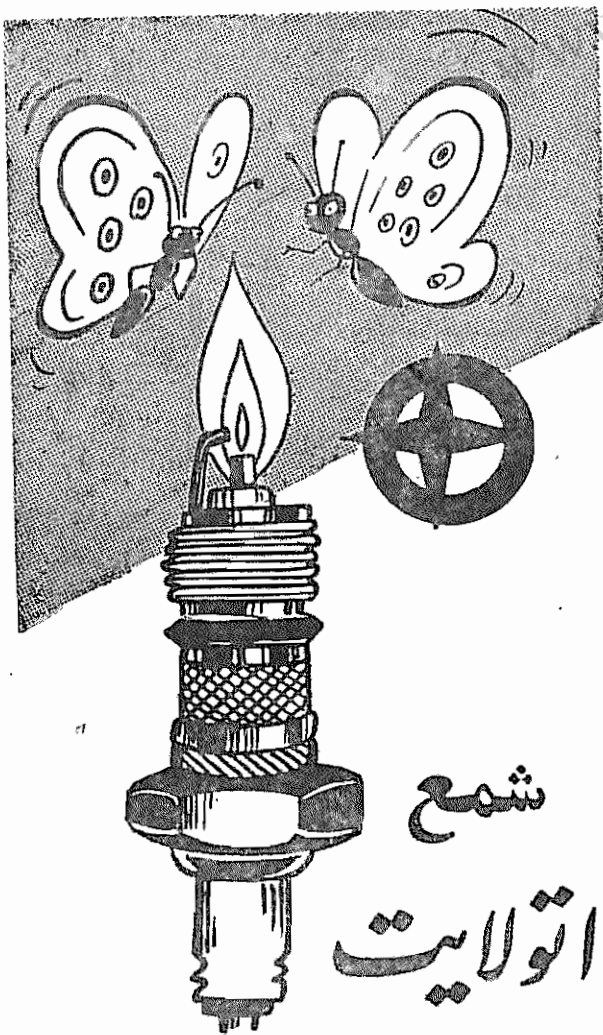
چند روز پیش در خیابان یکی از دوستان نزدیک آقای ساعت با او برمیخورد بعد از اینکه فدری از حال او حوال آقای ساعت جویا میشود از او میپرسد :  
 - خوب ، رفیق! در لحاضر شغلت چیست و چکار میکنی؟  
 آقای ساعت جواب میدهد :  
 - فعلاً نوی دستون جال فکاهی توفیق شغول انجام وظیفه هستم!

**واگذاری سهام**

طبق تصمیمی که اتخاذ شده از ماه آینده سهام ۴۴ کارخانه دولتی به مردم فروخته میشود . بعقیده ما این مثبت ترین عملی است که اقتصاديون دارند بفتح مملکت انجام میدهند چون تا الان درآمد هکفت این کارخانه ها با ست میشد که ما بوجه متوازی نداشته باشیم و همیشه رقم درآمد و موجودی چهار صفر بالاتر از رقم هزینه و بدهکاری باشد ولی این پس دیگر بودجه متوازن خواهیم داشت!



— توخو نه تون « بخاری ارج » دارین که اینقدر گرمه ؟  
 — نه ، خودمون نداریم . همسایه هامون دارن خونما رو هم گرم کرده اند .



پروانه (بمعشوقه اش) - عزیز من و تو خیلی سعادتمندیم چون بهترین نوع شمع دنیا رو گیر آورده ایم .

**« آدم خوب ا »**

آدم «خوب» کیست که بعد از خوردن غذای مزخرف و کران کافه پول غذا را « بدهند » ولی صاحب مغازه بجای باقیمانده اسکناس پنجاه تومانی باقیمانده صد تومان را باو بدهد ولی او این موضوع را تذکر داده و انعام خوبی هم به کارسون بدهد!!  
 « زر زربیع »

**مطالعه کتابی!**

... ساعت داره از هشت هم میگذره ، بچه مکه مدرسه نمیری ؟  
 - برم چیکار ؟؟ ... منکه کتاب ندارم  
 - خوب از همشاگردیت بگیر .  
 - از همشاگردیم ؟ اون خودش کتاب نداره میخواد از من بگیره .  
 - بهش ندی ها ! ... ورمیداره کثیفش میکنه اونوقت آقا معلم میزندت !

**گیاهخوار - گوشتخوار - گرسنگی خوار**

حیواناتیکه از ابتدای عالم تا بحال روی خشکی زندگی کرده و تا با امروز هم نسلشان باقی مانده است ، معمولاً به دودسته تقسیم می شوند ، یکدسته گیاهخوار هستند مثل اسب و گاو و گوسفند و یکدسته گوشتخوار مثل شیر و ببر و پانگک نرت آدم که جداعلای من و شما ما گرچه جزو حیواناتها نبود ولی نظر غذاخوری ، جزو دسته اول گیاهخوار بود ولی وقتی که گوشت خوردن کنیم و قضا پای بعدی غذاش را خواسته و از بهشت معافش کردند ، چون در خارج از بهشت غذاهای گیاهی گیرش نیامد ، کم کم معده اش را به گوشت خوردن عادت داد و جزو گوشتخوارها درآمد .  
 اولاد آدم یعنی اجداد ما ، مدینه و نان :! به نرخ روز خوردند این ترتیب که هر وقت گوشت گیرشان آمد گوشتخوار شدند و هر وقت گوشت کمیاب شد ، بصف علفخواران درآمدند و این شیوه برضیه راسالها ادامه دادند تا رسیدند

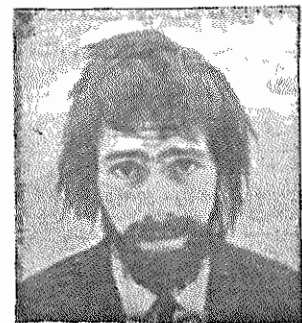
بدوره ما .  
 ما هم ، مثل اجدادمان روز اول که بدنیآ آمدیم ، دیدیم و قور گوشت است ، رفتم گوشتخوار شدم ، یواش یواش ، گوشت کران شد ، رفتم طرف ماهی ، صید ماهی را ممنوع کردند ، رفتم طرف مرغابی ، گفتند نسل مرغابی رو به اضمحلال است و نباید شکارش کرد ، رفتم اشکالی ندارد ، رفتم سراغ محصولات کشاورزی که با اصطلاح خودمان جزو علفخوارها بشویم ، ولی متوجه شدیم که کندم راهم باید از آنور دنیا وارد کردونان کیلویی ۷/۵ قران را کیلویی ۱۲ قران پول داد . احوال میوه را پرسیدیم ، میوه فروشه بدش آمد ! و حالا بنده و شما بلا تکلیف مانده ایم ، نمیدانیم جزو گوشتخوارها هستیم یا علفخوارها ، شاید هم جزو گرسنگی خوارها هستیم و خودمان خبر نداریم . البته اگر از معده مان سؤال کنیم ، جوابش را همراه با دوسه تا قارو قور بهمون میدهد .



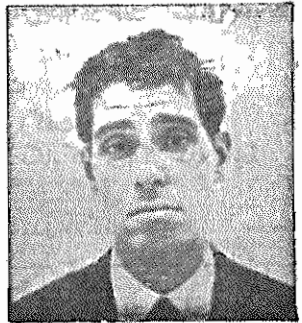
اعضای بدن تغییر مکان میدادند!

حتماً این شعر را شنیده‌اید که:  
«جهان چون خط و خال و چشم و ابروست»

که هر چیزی بجای خویش نیکوست  
راستی که هیچ کار خدا بی حکمت نیست، پیش خودتان فکر  
بودند چه اقتضای بالا می‌آمد؟ ما برای نمونه چند مثال می‌آوریم تا  
خودتان قضاوت کنید و از دستگاه آفرینش ایراد ببخشید.  
❖ فرض کنید که دماغ بنده و چنایعالم درست در وسط پشت‌مان  
قرار داشت! علاوه بر اینکه کت باید طوری دوخته میشد که دماغ  
ما بیرون باشد تا بتوانیم نفس بکشیم تازه هر وقت هم زکام میشدیم،  
دستمان بدماغمان نمیرسد و دنبال کاری که میرسیم مجبور بودیم قدم  
بقدم از عابرین خواهش کنیم که دماغ ما را بگیرند!  
❖ باز هم فرض کنید که دو گوش مبارک خلق‌الله یکجور بالایی  
زائوشان روئیده بود و من و شما مجبور بودیم بیخ گوش یک آدم  
نکره چارتا کلمه حرف معرمانه بزنیم، آنوقت چه صورتی پیدا  
میکرد؟ یا آقا و خانم در شبکه‌های تلفن عمومی میخواهند گوش  
را بگوش خودشان بچسباند چه اقتضای بالا می‌آمد؟  
❖ اگر دهسهای بندکان خدا، جای ناف قرار میگرفت گذشته  
از جمله میبایستی روزانه شش وعده غذا بخوریم چون غذا بعلت کوتاه  
بودن راه زودتر تحلیل میرفت، دیگر اینکه وسیدن زرومر دیکدیگر  
را در انتظار، اقتضای بالا می‌آورد که آنسش ناپیدا (شاید هم پیدا!)  
❖ اگر در چشم من و شما در طرفین باسن ما قرا داشت هیچ  
وقت جلوی پایمان را نمیتوانستیم ببینیم طرز نشستن تماشاچیان هم در  
سینما و تئاتر بیه رجالب بود! در خیابان هم مجبور میشدیم که فقط  
از یک پهلو راه برویم تا روبروی خودمان را ببینیم اگر در یک سینما  
یا یک محل عمومی نزدیک یک خانم روی صندلی می‌نشستیم خانم فوراً  
اعتراض میکرد که آقا چشمتان در رویش من، کیجا را نگاه میکنی، از همه  
مهمتر مشکل عینک بود که باید بایک «رونکی» غیر رونکی اسب دالاع  
و قاطر آرا بچشم (۱) زد!  
❖ از همه بدتر و مضحک‌تر جای پا و سر بود که اگر خدای نکرده  
عوض میشدند، لازم بود کفش مخصوصی برای سر آماده کرد و یک جفت  
کلاه شیک برای پا که روی هوا چرخ می‌خورند. ولی در عوض این  
کار یک حسن بزرگ داشت که خانمها دیگر نمیتوانستند بموی سر خود  
ایستند و روبرو و در خروج تراش کنند چون موی سرشان در اثر سائیدگی  
بزمین، بکلی میریخت و کچل میشدند. باز هم از این کشفیات برایشان  
خواهیم نوشت، اگر شما هم چیزی بنظرتان رسید برای ما بنویسید که  
چاپ کنیم.



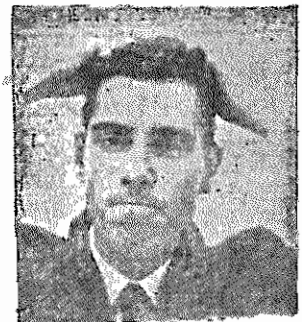
هرگز تومرو باین فیافه بیرون



از موی سرت اگر که هستی دلخون



«فیت» اربزنی شود بدینسان موزون



با دست مگیرو حرص بیهوده مخور



فیت گرم می‌آوردی سر را می‌نایدان  
فیت ارا را می‌دوختی سر را می‌نایدان  
فیت ارا را می‌دوختی سر را می‌نایدان  
فیت ارا را می‌دوختی سر را می‌نایدان

فکرت با عقل  
تربیت

- مشت: وزارت دفاع بدن!
- تعارف: دعوی دوستانه!
- تبریز: «ر» - یا خجی کیشی»
- خود نویس: مداد نزنینی!
- خودکار: مداد گازوئیلی!
- «رضا ولی»
- قصایی: باغ وحش حیوانات اهلی!
- لایحه استفاده: قوزبالافوز!
- کارمندان دولت!
- «اصفهان: ص - ر»
- میمون: آدم نرسیده!
- پیپ: عصای لب!
- سمخونک: مضراب الاغ!
- سسکه: تیک نالک معده!
- الاکلنگ: آسانسور وطنی!
- بابا آدم: آ.م. بی پدر مادر!

در حاشیه تعطیل جمعه:

باز و بسته

چون با تعطیل روز جمعه  
هیچ بنده خدا و غیر بنده خدائی  
حق ندارد روز جمعه «باز» باشد  
ما از نظر خیرخواهی قبلاً به آن  
دسته که برخلاف قانون «باز»  
هستند تذکر میدهم که هر چه  
زودتر در روزهای جمعه اقدام به  
بستن نمایند... و در غیر این صورت  
اگر هشتاد نومن جریمه بپخششان  
را گرفت یخه ما را بگیرند که  
چرا نگفتین!  
از جمله این متخلفین یکی  
«بازار» است که برخلاف قانون  
روزهای جمعه هم «بازار» است در  
صورتیکه جمعه‌ها باید «بسته‌آر»  
شود!

«باز پرس‌ها» و «بازرس‌ها»  
هم باید جمعه‌ها تبدیل به «بسته»  
پرس‌ها» و «بسته‌پرس‌ها» شوند ولی  
در عوض روزهای جمعه خیال  
«بسته‌بند!»‌ها راحت راحت است!  
«سر باز»‌ها که شب جمعه از  
سر باز خانه بر میگردند حق ندارند  
در خیابانها «سر باز» باشند و  
چاره‌ای جز «سر بسته» بودن ندارند.  
چون این قانون عمومی است  
بچه‌ها نمیتوانند روزهای جمعه  
با «همبازی» های خود «بازی»  
کنند و بجای آن بهتر است با  
«همبستگی» های خود «بستگی»  
کنند!

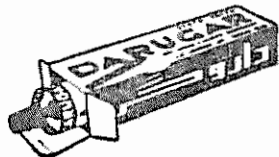
خوانندگان توفیق نیز باید  
جمعه‌ها روزنامه توفیق بخوانند  
چون بجرم اینکه نیششان «باز»  
بوده گرفتار پنجه عدالت میشوند!  
... همانطور که ملاحظه  
میفرمائید این رشته سردار دارد ولی  
متأسفانه چون این مطلب را روز  
جمعه نوشتیم دستمان «باز» نبود  
تا بیشتر از این توضیح بدهم!  
«... یا هو»



- پرویزخان، میخوای چه ماشینی بخری؟ ...  
- والله دوسه مدل دیده ام.  
- مبارکت باشه انشالله، هر ماشینی میخوری بخیر ولی یادت  
باشه که روغنشو حتماً «روغن موتور اسو» مصرف کنی.

دستمزد آموزگاران شبانه پرداخت میشود. - جرایس  
دستمزد  
شادگشتم، خنده‌ها کردم، پریدم بر هوا  
تا شنیدم میشود پرداخت چندرغاز ما  
لیک چون رفته اداره تا بگیرم پول خود  
گفت مسؤول حقوق ولیست با من «شب‌بیا»

خمیر دندان داروگر



تا که زد دندان او یکذره نیش  
ای بپهر تو سرشته کاکلم ای را  
تا یفتی هیچکه در درد سرگفت  
تا نگریدی از فساد آن مریض که صد  
هر گز از پیری نالی چون بابات! گن  
با خمیر دندان خوب مسواک کن گویم  
ورنه دندان تومی‌پوسد چو چوب!  
میکنند از روزگار تو دمارا  
پند بس چسبیده تر از قند را!  
با خمیر دندان داروگر بشور  
می‌نماید لثات را با دوام  
عطر مطبوعش ز هوشت میبرد  
بشنواز من جان فرزندان سخن  
هست در عالم همیشه بی نظیر  
کرم دندان را در اندازد به بند  
می‌توان با آن، همه چیز جویید  
زحمت از این جهت کم می‌شود  
جز خمیر دندان داروگر मुख  
تا که دانات مانند استوار  
با «خمیر دندان داروگر» بشور

مادری میگفت با فرزند خویش  
کای عزیز مادر، ای جان دلم  
حفظ کن دندان خود را از خطر  
دائماً آرا بکن جانا تمیز  
خواهی از دائم بسانی بانشاط  
جان من دندان خود را پاک کن  
آری آری با خمیر دندان خوب  
گر خمیر دندان بد آید بکار  
جان من بشنو زمن این پند را  
خواهی از دندان تو گردد بلور  
چون خمیر دندان داروگر مردم  
طمع نمانی آن حال آورد  
گر خنک خواهی دهان را دائماً  
سوی داروگر برو چون این خمیر  
قیمتش ارزان و طعمش دلپسند  
چون صدف دندان تو سازد سفید  
لثه تو زود محکم می‌شود  
پس مبر از یاد هرگز ای پسر  
باز هم پند مرا یادت بیار  
خواهی از دندان تو گردد بلور

## لطایف الطوائف

« پرخاله عبید زاکانی! »  
**چرخ گوشت**  
 جدم آدم را گفتند:  
 - چرا کندم خوردی و مارا بچنین عقوبت گرفتار ساختی؟  
 گفت:  
 - اگر خداوند میخواست من گوشت بخورم، بیای دیدان آسیا، چرخ گوشت در دهانم کار میگذاشت! »

**تقصیر من نبود**  
 بر سر وارفته‌ای فریاد بر آوردند که چرا در آنهفته که زلزله آمد جنبیدی؟  
 لرزه بر اندامش افتاد و گفت:  
 - بالله که من نیجنبیدم، زلزله مرا جنباند و هر چه که استقامت کردم فایده نداشت!

**درد دل**  
 دو ماهی در عمق بحر خزر بایکدیگر صحبت میداشتند یکی از آن دو دیگری را گفت: خواهر!  
 دیگری جواب داد: جان خواهر!  
 ماهی اولی پرسید: تو کوئی جان ما بیشتر ارزش دارد یا جان آدمیان؟  
 ماهی دومی گفت: البته که جان ما  
 گفت: چرا؟  
 گفت: بجهت آنکه سیادان شمال را به حله فرستادند تا جان ما سلامت بماند

**آواز**  
 مرغ حق در دل شب بر شاخه ای خاموش نشسته بود رهگذری ویرا گفت: چرا آواز بر نمیاری؟  
 گفت: بگفته مگر چه مدت میتوان آواز در داد؟  
 ستاره

شیخ ملت الدین نزد منجم رفته و ادرا گفت:  
 - زیج بنشین و ستاره مرا در آسمان پیدا کن  
 منجم هفت شبانه روز زیج نشست و بر ستارگان هفت آسمان نگرستن گرفت.  
 چون از زیج باز آمد شیخ او را پرسید:  
 - ستاره مرا پیدا کردی؟  
 منجم بالحنی حسرت بار وی را گفت:  
 - ای شیخ بدان و آگاه باش که در هفت آسمان یک ستاره هم نداری.

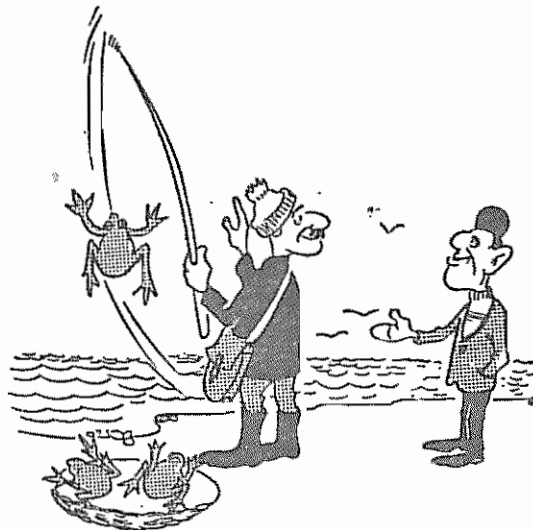
**نصیحت**  
 جهان دیده کله پزی را گفت:  
 - جان فرزند، در پاتیل نگاه کن و اگر کله پاچه «بز» دیدی مرا خبر ده.  
 پسر در پاتیل نگرست و پدر را گفت:  
 - بیجان پدر قسم که در اینجا چیز کله پاچه کوفسند نمی بینم.  
 کله پز گفت:  
 - پس ای فرزند، نامیتوانی مانند بز دمیدم ریش بچینان.

**جای پا**  
 سیادی به دریا رفته و کوش ماهی آورده بود.  
 او را گفتند: ماهی گرفتی؟  
 گفت: جای پایش را گرفتم!  
**ماهی**  
 ماهی آزاد را گفتند: علت چه باشد که امسال تو نیز پیدا نیستی؟  
 گفت: تنها من باقیمانده بودم که مرا نیز امسال لای دست بقیه فرستادند.  
**نقاب دار**  
 مردی نقاب به چهره زده نیمه شب از سجاف خیابان میگذشت.  
 وی را گفتند: راهزنی؟  
 گفت: نه، بدمکارم!

## مزاحم عوضی!

- الوالو، آقا خیلی مغذرت میخوام، اونجا منزل آقای حسینقلیخانه؟  
 - بله بفرمائید، چه فرمایشی داشتید؟  
 - هیچی بابا، عوضی گرفتم!  
 (م- بدرقاسمی)

صیادان بیکار از ظرفی شایات به کار، گمارده میشوند. - جراید



- آ. برار داری چیکار میکنی؟  
 - دارم از طرف شایات قورباغه میگیرم!!

## پول موجود است!

انواع و اقسام پول رهنی -  
 شرطی - خورد و اسکناس باعوض  
 و بلاعوض موجود است ولی کمی  
 بهتون میده!  
 « سرمایه دار »

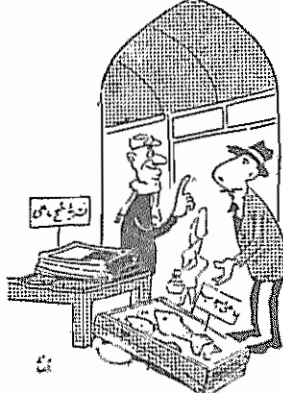
## هیچ سمتی ندار!

بدینوسیله با اطلاع عموم  
 میرساند که آقای « ارزانی »  
 هیچگونه سمتی در این شرکت  
 ندارد.

## بفروش میرسد!

چون بارهای خود را بسته و  
 هازم مسافرت سوئیس میباشد لذا  
 مازاد «رو» ی خود را با شخصی  
 که مایل به ترقی و تمالی باشند  
 با شرایط مخصوص واگذار میکنم.  
 «رودار!»

«طبخ ماهی جنوب بوسیله  
 نشریهائی بفرم آورده  
 می شود. - جراید»



مشری- ماهی ها یکی چنده؟  
 ماهی فروش - بیست و پنج تومن  
 خودش، یه تومن هم نشریه اش.  
 مشری... پس بی زحمت یه دونه  
 نشریه شوبده!!

بواسطهٔ دماغ سوخته شدن کلمداتر: «شامرد تنبل»

## گلد = گلد!

To Johnson said, Mr. « Jold Water »  
 Bring me, one glass of « cold water (۱) »  
 ترجمهٔ شعر انگلیسی به شعر فارسی:  
 « به جانسون گفت، مستر «گلد واتر»  
 بده من یک گیللاس از «گلد واتر (۱)»

۱- آب سرد

## در جستجوی شریک!

بچند نفر شریک معتبر که  
 دارای کنج فارون باشند جهت  
 خرید یکدانه «ماهی سفید» احتیاج  
 داریم. به تجارتخانهٔ حسرت بدل  
 و خانواده مراجعه شود!

## استخدام!

مؤسسهٔ تحقیقات خیابانی  
 بچند نفر جوان ورزیده و سگدوزن  
 که دارای اصالت بیکاری بوده و  
 حداقل ۵ سال سابقهٔ خیابانگردی  
 داشته باشند نیاز مند است. مؤسسه از  
 پذیرفتن افرادی بارتی دار معذور میباشد  
 تبصره: ۱- چنانچه تعداد  
 داوطلبان بیش از پنجاه هزار و  
 چهارصد و سی و یک نفر باشد مسابقه  
 کنکور انجام خواهد شد!  
 ۲- دبلمه هاقق تقدم دارند!

## (جدول فکاهی)

قابل توجه بیکارهای جدول حل کن محترم:  
 هر هفته به قید قرعه به سه نفر از کسانی که جدولهای  
 ما را درست حل کنند و برای ما بفرستند بهر کدام یک دورهٔ  
 جلد شده و طلا کوب یکسالهٔ ۴۲ «توفیق ماهانه» خایزه میدهم.

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸

ماه ای -  
 ۱- باد بیلیم مثل جن و  
 بسم الله است - مداد پاک کن  
 مدرسه ۲۱- زیر نشین  
 دندان - کوچه پس کوچه  
 معده ۳- «زبان بریده»  
 بکنجی نشسته صم بکم -  
 امیر بود سرش را برینده  
 سیدشدا ۴- همیشه باد یاوره  
 است ۵- پیش در آمد گوشت

کوبیده - هوای سروه ۶- رادار دار زده - ۱- پیش در آمد «تف» ۷-  
 این زیاد زیادی ۱- شهر شب خوردنی ۸- از مارهای «بزرگ»  
 و شتخو شاقولی!

۱- آجدان دان (۱) - ۲- یکی از آنرا - از «لوازم» جدول  
 ما ۳- نجات - یا بوی بی بوع - خودش را باشاخ کاو درمیندازد ۱/۵ -  
 ششماهش هم هست ۶- در قدیم همیشه با ایران نوی سروکله هم میزدند  
 موقع رفتن باغ (۱) ۷- آدینه است ولی نه نوی کارش نیست - معمولاً  
 آقایان از این «هوسها» نمیکنند ۸- هر سال از سال پیش سنگین تر میشود  
 - من و شما.

«ن - یوسفی»  
**حل جدول شماره ۴۷**  
 پاپیونی - ۱- انتخابات ۲- سمندر - دی ۳- بیکدار ۴-  
 لجام ۵- اس - هنر ۶- باج - زحر ۷- احسنت - نا ۸- در دندنان.  
 گرواتی - ۱- استر آباد ۲- نم - ساحر ۳- تنبل - جسد  
 ۴- خدیجه - ند ۵- ارکان - نن ۶- دمرو ۷- ادا - حنا ۸- تیر باران  
**برندگان جدول شماره ۴۷**  
 ۱- لار: آقای احمد سوخک ۲- تهران: آقای اصغر اکبری پور  
 مقدم ۳- آبادان: خانم فاطمه کیخسروی.



# حرفهای قیتمی!

## حرفهای قیتمی!

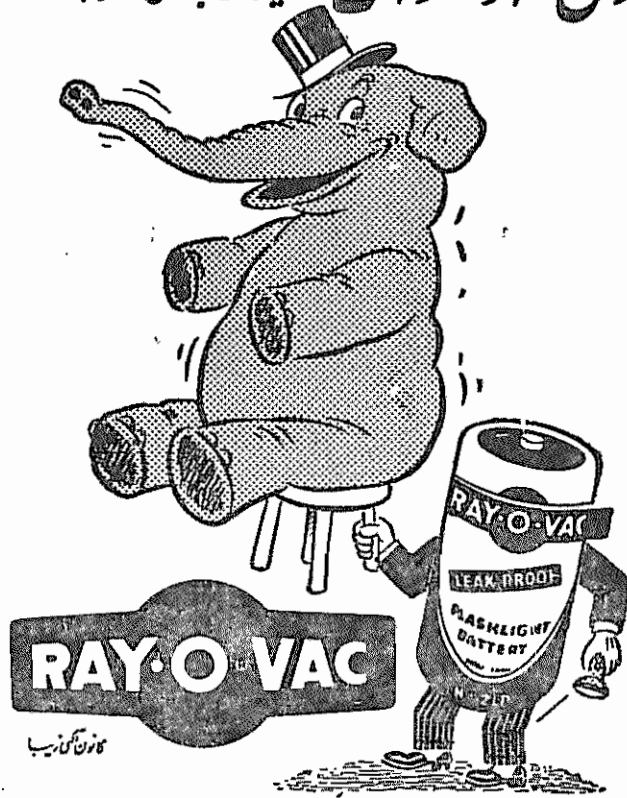
☆ بچه کوچک شیطان شروری  
سحر از خانه برون رفت پی بازی  
و طنازی و بابک دوسه همبازی  
شیطان دگر گرم دویدن شد و  
خندیدن و شکلك بدر آوردن و  
فریاد بر آوردن و هی زنگك در  
خانه مردم زدن و باعث زحمت  
شدن و شوخی و اطوار و پریدن  
به سرو کول هم و داد و فغان کردن  
از آنگونه که هر کس که در آن  
کوچه همی برد بس، گشت به  
سرسام گرفتار و بر آورد در سراز خانه  
و زد داد که: «ای رای که از دست  
شما کر شده گوشم!»

☆ طرف ظهر که هم خسته  
و هم گرسنه شد بچه شیطان و بیامد  
بسوی خانه خود مادرش آمد جلو  
و دید لباس همه خاک است بسی  
سرزنش کرد که: «این وضع  
چه وضعی است؟ برای چه سرو وضع  
تو اینقدر کثیف است؟» در این  
باب بدن قدر سخن گفت که آن  
بچه دگر حوصله اش تنگك شد  
و حرف رگیکی زد و مادر چو  
شنید این سخن از وی عصبانی  
شد و میخواست که او را دوسه  
سیلی بزند، لیک در اندیشه فرو  
رفت و بخود گفت: «ره تربیت  
بچه کتک نیست همان به که زبک  
راه نکوترزی تربیت بچه بگویم»  
☆ لاجر. بک تو من آورد  
و بدو دادو به وی گفت: «کمانم  
که تو در کوچه به همبازی فاسد  
شده ای همنفس و این سخن از او  
بدهان تو افتاده است. بیا پیش من  
این یکتومنی مال خودت، لیک  
بشرطی که دگر نشوم این حرف  
رگیکی از دهننت.» بچه بشوق  
آمد و خه شحال شد و یکتومنی را  
بکفت از وی و باخنده بگفت  
که: «بک حرف دگر هست که صد  
مرتب زین حرف بود بدتر و گر  
میل تو باشد بتو آن نیز بگویم  
ولی این را دگر ارزان ندهم.  
این لغت آنقدر رگیکی است که  
کمتر زسه تومان نفروشم!»  
هندسه میرزا!

## روشنائی

اداره برق تهران از زیادی  
کارمندان خود کله کرده و نمیداند  
بهازار کارمند اضافی که دارد چکار  
بکند، بعقیده ما بهترین راه اینست  
که برای تأمین روشنائی شهر،  
تعدادی شمع بدست این هزار نفر  
بدهند تا درخیا بانهای جنوبی راه  
بیفتند و لقاط تاریک شهر را روشن  
کنند!

# ری. او. واک قویترین باطری جهان



باطریهای ۱ و ۱ ولتی ری. او. واک دارای پوشش فلزی LEAK PROOF بوده هرگز، چکه نمیکند و دو قتیکه رادیو خاموش است خود بخود شارژ نمیکرد.

باطریهای ۱ و ۱ ولتی ری. او. واک برای هر نوع رادیو و چراغ دستی

## راه حل!

دوستم که تازه از ایتالیا آمده بود میگفت: «در میلان» کمی جا و زیادی جمعیت مشکل جالبی را بوجود آورده و هیچکس جرأت نمیکند برای رفع مشکل کمی جاساختمانهای چندین طبقه و آسمانخراش بسازد چون بر طبق یک قانون قدیمی ارتفاع هیچ ساختمان نباید بیش از ارتفاع ساختمان کلیسای شهر باشد.

گفتم: - فکر نمیکنی برای این موضوع راه حلی هم وجود داشته باشد؟  
گفت: - نه، خیال میکنی اگر تو بجای آنها بودی میتوانستی کاری انجام بدهی؟  
گفتم: - البته.  
گفت: - چکار؟  
گفتم: - اول میرقتم چند طبقه دیگر روی ساختمان کلیسا ساختم و ارتفاع آن را بالای امیردم، بعد هر قدر لازم بود آسمان خراش می ساختم!  
(دک. آلوزرد)

## خوش شانس!

از خبرهای کمدی درام چند روزی اخیر یکی هم این بود که یک آدم فلک زده میرود از دکان نانوائی برای زن و بچه اش نان بخورد و جناب شاطر باشی یک نان پخته خمیر بدستش میدهد یارو به شاطر میگوید:  
«شاطر آقا جون، این نان که خمیره بمن دادی، شاطر آقا باشنیدن این اعتراض از کوره در میرود و کله یارو را هلفی می کند توی تفرخ میرومی گوید:  
- خمیر این است، نه آنکه بتو دادم.

انفاقاً ما علاوه بر اینکه خبیر فوق را در روز نامه ها خواندیم خود این بابا را هم دیدیم و ازش پرسیدیم: خوب حالا میخواستی چیکار کنی؟  
گفت: - میخوام یک نون بخورم هزارتا نون برا خدا بدم گفتم: - چرا؟

گفت: - برای اینکه خدا بمن رحم کرد که به شاطر ها نگفته بودم: شاطر جون این نونی که بمن دادی سوخته است! و گرنه برای اینکه بمن نشان بده که «سوخته» یعنی چی، مراد تنور جنغاله میگرد کسی هم نمیتوانست از کله بهن بالاتر بگوید. چون اگر بهش حرف میزدند یکدانه از همان نانهای که بمن داد هواله معده شان میکرد!

## تغییر یک ضرب المثل

بخش ضرب المثل عوض کنی توفیق بدینوسله باطلاع کلیه هموطنان ضرب المثل است. مال کن مهرساند که بعلمت رم کردن قیمت ماهی منبهد ضرب المثل «وقت طلاست» «ه وقت ماهی است» تغییر بیاید.

## راست میگه...

### ... یادروغ میگه؟

گاهی وقتها با عیالم بگو - مکوهای جالبی میکنیم. مثلاً وقتیکه شب از سرکار بمنزل بر میگردم می بینم پشت میز تحریر من نشسته و دارد تکه تکه روزنامه ای را که در آن گوشت گرفته مطالعه میکند.

تا چشمش بمن میافتد قیافه پرسفورماً بانهای بخود میگیرد و بدون اینکه رویش را بطرف من برگرداند مثل «دانشمندی» که «بیسوادی» را سرزنش کند، می گوید:  
- شنیدی که یک مقام مطلع گفته «ما ۱۰ سال زمستان از لحاظ گوشت در مضیقه نیستیم...؟»  
- تواز کجا میدولی؟  
- اینهاش توی روزنامه نوشته خوب راست میگه.

- نخیر دروغ میگه چون ما از لحاظ گوشت در مضیقه هستیم - نخیر راست میگه، خیلی هم خوب راست میگه چون امسال ما از لحاظ گوشت تنها در مضیقه نیستیم، بلکه از حیث ماهی و خا که زغل و شیر و ماست و کره و پنیر و نان و آب و لباس و کفش و هزارویک چیز دیگر هم دو مضیقه هستیم، بنابراین می بینی که راست میگه خیلی هم خوب راست میگه؟! ... بعد زلم دز حالیکه برای آوردن شام بطرف آشپزخانه میرود، روزنامه را در دستش مچاله میکند و زیر لب میگوید:  
- آره... راست میگه...!



— آخ جون!.. چه خوشگله!

... ماشین که خوشگلتره.

— منم هم تو میگویم.



ارزان همه چیز است - فله الحمد  
هر غوره مویز است، فله الحمد!  
گفتی کسی از ساکت و عاقل باشد  
البته عزیز است - فله الحمد!  
پرورد کارا، آدمی هالویم،  
بی مویم، پشمالویم، کم رویم،  
نمیدانم چه میگویم؟ - خدایا،  
همه چیز خوب، همه چیز مطلوب،  
همه چیز مرغوب، روبروم گوشت -  
کوب، گوشت ارزان است - چای  
فراوان است - در پای فاطمی تنیان  
است - نه کسی درغم جانست - نه  
کسی اسیر نانست - فصل یاد چنانست  
خوڑا کی رایگان است - انگور  
کیلوئی پنج تومانست - فروشنده اش  
خندانست - سبیل من آویزان است -  
چقمق بی «تانا» است - مزاجم  
خواهان گل کاو زبان است - می  
بینی همه چیز عیانست - دیگر چه  
حاجت به بیانست .

پر خیز و بیا که ماه، ماه رجاست  
اینگونه نماند، عجیب، تجب است  
سراهل حساب هستی، ای یار عزیز  
تهران و طنز، راهتان یکو چب است  
خداوند اگر فتار عهد و عیالم -  
اما بسیار خوشحالم - بخود میبالم -  
که مندرستم زالم - تخم حلالم -  
دستم پرشالم - میکنم میوه کالم -  
بی پروبالم - دست بدست میبالم -  
کی میگه از زند کی سیرم؟ - از  
خوشی میبیرم - نه جائی احیرم -  
نه دست کسی اسیرم - روباه نیستم  
شیرم - شیری دایرم :  
پالیز، عجب لطیف و سقایی دارد  
هر بنده، برای خود، خدائی دارد  
هر عضو مرا لمس کنی می بینی  
میرقصم، یک جور صدائی دارد

نازی آباد!  
- اکبر آقا چرا میگن نازی آباد؟  
- برای اینکه اولین کنگتو هیتر  
زده!



- آقا، به داری !!

پیشنهاد فلسی دار!

مزایده

هفته پیش که شهرتاری فروش  
زباله تهران را بمزایده گذاشت  
از جمله درخواست های زیادی که  
به شهرتاری رسید یکی هم تقاضا  
لامه ای بود که عده ای از خرمنگس  
های شهر بمنظور حل مشکل مسکن  
و خوراک صنف مکس ها برای  
شهرتاری فرستاده و رقم قابل  
توجهی برای خرید زباله پیشنهاد  
دادند. بودجه و درزهای ورقه نیز اثر  
صدما مکس بچشم می خورد اولی  
چون تقاضا نامه شان فاقد سپرده  
کافی بود به نامه آنان ترتیب اثری  
داده نشد!

چون این روزها از تصدق سر  
اولیای شیلات قیمت ماهی سفید  
قدری زیاد شده به چشم همچشمی  
مؤسسات صد درصد ملی (۱) باید  
هم وزن آن پول داد و آنرا خرید به  
ضرا بخانه چهارمسئولین سکه زن  
پیشنهاد میکنیم برای صرفه جویی  
در امر مواد اولیه کارخانه ذوب  
آهن که انشاء الله تعالی تا همین  
دو سه قرن آینده شروع بکار خواهد  
کرد، منبع بد بجای بکفرانی دفس  
های را در اختیار مردم بگذارند.

در اردیبه ۱۴ ساعت برف بارید. - جراید  
شبی در اردیبهل هی برف بارید  
نشست آن برف روی برج و بارو  
همه هی برف را بارو نمودند  
از این رو «اردیبهل» شد «ارده بارو»

پیشنهاد اسمی

روزنامه ها نوشتند که حزب  
طرفداران چوبه به تشکیل میشود.  
هیئت اسم گذاران روزنامه  
توفیق هم با توجه به اوضاع زمانه  
اسامی زیر را برای حزب مزبور در  
نظر گرفته و به کنگوایها اختیار  
داده که هر کدام را میخواهند برای  
حزب خود انتخاب کنند:  
حزب کنگوی نسو - حزب  
کنگوی جدید - حزب کنگوی  
نوین - حزب کنگوی تازه - حزب  
کنگوی نر و تازه ... و .. و ...

پیروزی آمریکا

بالاخره زحمات چندین و  
چند ساله ینگه دنیایها در مورد  
مسائل فضائی بنتیجه رسید چون  
همین الان خبر دادند که دانشمندان  
امریکائی توانسته اند موشکی را  
در یکی از ماههای مصنوعی خودشان  
بزمین بنشانند . . .



مدیر کل به شهلا - آره جونم! آره شهلاجون! بنویس  
و تمام ادارات و دیوار بخشنامه کن که شهلامال منه!

آداب عزت

تحریر: ابومسلم کرکائی چرجانی کرکائی  
و اما چنانکه در تواریخ آورده اند، عزت گرفتن بچند گونه  
مقرر است و هر گونه ای را آداب درخور حال، و بتحقیق به چهار قسم  
تقسیم کرده است آنرا شیخ ابوالفرج الدین حسامی لنگر آبادی در  
کتاب «عزات الفقراء» تقسیم کردنی بدینگونه:

اولی: زیج نشینی - و گفته اند که زیج نشینان مردمانی  
باشند بغایت تحیف و معده ایشان بسیار فقلی باشد، چنانکه شبی را  
بروز بیاوند و روزی را بشب و هنوز بادامی که شب پیشین خورده باشند  
هضم نکرده بل هوس گرسنگی نیز نمایند و همانند ایشانند دو پیا یکان  
و دیلمان و بیکاران و شاید که حاجیان را در جگر که ایشان بشمار آوریم  
که آنان نیز از جهت کاسد بودن بازار کسب، دستشان بدهان نتواند  
وسیدن و آورده اند که عقل از زیج نشین مسلوب است و عقل چهارصد  
زیج نشین با اندازه عقل یک سیاستمدار و عقل دوست سیاستمداران با اندازه  
عقل یک خانم باجی و او پیرزنی است که عارضه کپولت بر وی  
مستولی گردیده و عقلش به نقصان گرائیده باشد.  
و دلالت شده است بر مسلوب العقل بودن زیج نشین به این دلیل  
که وی نان ندارد جهت خوردن و لباس ندارد جهت پوشیدن و با اینحال  
در قمر چاهی بنشیند و بر سعد و نحس ستارگان خرده گیرد و فلان ساعت  
و برای لباس پوشیدن نیکو داند و فلان دقیقه را برای غذا خوردن زشت!  
در احوال زیج نشینان همین اندازه اشارت مارا بس که صاحب

کتاب فرماید: العاقل یکفیه الاشارة .  
و اما الثانی: اعتکاف - و آن از صیغه افتعال است که گویند اعتکف  
یعتكف اعتکاف و اعتکاف بدان معنی است که شخصی ناامید که تا  
خرخره اش در قرض فرورفته باشد، وزن و بجه وی را کسرسنگی در  
ربوده و خود نیز عاقل مانده باشد، بجهت تقرب و طلب روزی، ظاهر آ،  
و فرار از جنگ مدعیان باطناً، در مسجد مسلمانان بنشیند و راز و  
نیاز آغاز نماید و این موضوع از مانیست بل از عبدالرضا کربن  
قنذاغیانی است که او گوید: معتکف را رسد که اول جمله ای قبل از  
اعتکاف نماز شب گذارده باشد و سجده عفو بجای آورده و آنگاه به  
اعتکاف بنشیند و عبارات ذیل گوید:

«نون الفنون، انا تر اقر بون، و یا ایها الورد هشتر خون، و یا  
ایها الشاطرون، اعم ارین نده سننگک و تاقون، انا شمارا همقر بون،  
و انارایت شمارافی الگون و قلت آخ چون آخ چون، و انامه ستدعی  
که تقاوا بصوبنی کلهم اجمعین و بر حمتک یا ارحم الراحمین .»  
و چون از ذکر این عبارات سه بار فارغ آید لنگه کیوه خویش  
بزیرس نهد و بر بوروبای مسجد بنشیند ساعتی چند، تا آنگاه که  
خدای مسجد ویرا صدا در دهند و گویند که وعظ بیابان آمد بر خیز  
و بمنزل خویش بر گرد و از چون از خواب بر خیزد عطسه بیایی کند،  
بدانجهت که سر ما خورد. باشد در اثر خسبیدن.

و اما الثالث: چله نشستن - و ما بحقیقت معنی چله نشستن ندانستیم  
لاجرم به رساله ابوسفیان، احمد بن منجم مر اجده نمودیم، آنجای نیز معنی  
چله نشستن بر ما واضح گردید و از پیرزنان پرسیدیم و ایشان منقذ القول  
نبودند بر این مسئله چه یکی از ایشان راعقیدت بر این به، د که چله نشستن  
مخالفت با شرع دارد و دیگری راعقیدت بر این که مخالفت با شرع و لاجرم  
حقیرا شرح این مسئله نداد و از ایشان بودند کسانی که گفتند چله  
نشستن باز بی نشستن یکی است در معنی اگر چه مختلف است از ظاهر و  
نیز حکایت کرد پیرزنی از اهل پامناز که چله نشستن حرام است  
بزرگان را و مستحب است اهل امت را و واجب است ( و گویند  
مباح است) اهل فقر را - که ایشان فقیرانند نه متکدیان که متکدیان  
را نیز حرام است - و بدانگونه که این عبد فانی از مقایسه روایات  
و از باب تنقیح مناط مکشوف نموده ام و در صحت آن مشکوک میباشم  
چله نشین است که فقیران در محوطه محصوره و چهل شانه روز  
بسر آرند و قوت نخورند و چون روز چهلم بر آید مرده باشند و  
البته چله نشستن غالباً بخاطر یافتن اشیاء مسروقه و کم شده  
شخص باشد و نیز معمول است چله نشستن بجهت آزادی از بند،  
و غیر از اینها آنچه بردنی و خوردنی و کسب رفتنی و بلند کردنی  
و سرفقت کردنی و غسب کردنی و بالا کشیدنی باشد بطریق اولی .  
و اما الرابع: مصلی رفتن: که مخصوص است کشتکاران را و مصلی  
رفتن جهت طلب باران است و آداب مخصوص دارد چنانکه اگر  
آن آداب بجای آورده نشود آن مصلی اثری ندارد و این وجیزه  
کنجایش آوردن تمامی آن آداب ندارد - جویندگان خود میتوانند  
به نسخه خطی رساله آداب المصلی این ناچیز رجوع نموده و کسب  
فیض کنند، و گفته شده است که مصلی رفتن، آمدنیامد دارد، بدانگونه  
که گاه باران نیاید و گاه بیاید و آنچنان بیاید که سیلی بر آید و  
کشتزار و کشتبان را یکجا ببرد و در هر دو حال لنگه درازان  
ینگه دنیائی را شنگولی حاصل آید، چرا که آنان کندم خویش  
بلا عوض دهند و نفت ما بلا عوض برند .  
خاتمه: در خاتمه از قارئین گرامی التماس دعا دارم .





### تأثیر انتخاب جانسون ۱

طبق گزارش خبر نگار قضائی توفیق انتخاب شدن جانسون بریاست جمهوری بنگهدنیاشکست خوردن گلد قاطر گسه در واقع پیروزی صلح بر جنگ محسوب میشود تأثیرش در تهران آنچنان بود که قریب ده هزار نفر از کمانیکه از سالها قبل به باد گستری شکایت برده بودند با طرفهای خود «صلح» کردند و پرونده های آنها مختومه اعلام شد !!

«معلمینی که غیبت کنند شدیدا مجازات خواهند شد!» - جراید

### «نانواها، نان را نمیکشند!»

نکشیده و کشیده  
به نانوای محله چون که گفتم:  
«بکش نان مرا»، آن ور پریدند!  
بزودر گوش من درقی و گفتا:  
کشیده خواستی؟ اینهم (کشیده)  
«ریاضیات از برنامه رفته  
ادبی حذف شد...» - جراید



چرا ریاضیاتو حذف کردن؟  
برای اینکه سرمون تو حساب نیاه!

### علت عقده روانی

از کشفیات بسیار مهم وزارت جلیله معارف در چند روز اخیر یکی هم این بود که اکثر دانش-آموزان به عقده های روانی دچار هستند و باید برای آنها اقدام به تأسیس بخش روانی کرد. ما بمجرد اطلاع یافتن از این قضیه به مسئول بخش روان - کاری روزنامه مراجعه کردیم و موضوع را با ایشان در میان گذاشتیم. روانکاو ما پس از چند ساعت مطالعه اظهار داشت در اینکه دانش آموزان ما دچار عقده روانی هستند شک نیست اما نباید فراموش کرد که این عقده های روانی فقط بخاطر این است که فرهنگ از آنها «شهریه» کم میگیرد و در نتیجه در آنها ایجاد حس حقارت میکند (!) بنابراین بجای تأسیس بخش روانی باید شهریه بچه ها را زیاد کند !!

### کتابهای درسی

در کتاب درسی طغلم غلطها یافتیم  
عیبها از بابت املاء و انشا یافتیم  
هر غلط خود مینوشتم در زمان کودکی،  
هم نظیر آن غلطها را درین جا یافتیم  
دنده سین هم چنان دندان من افتاده بود  
نقطه «جیم» را بجای زیر ، بالا یافتیم  
«دغدغه» با قاف، اما «قافله» با غین بود  
«توت» را با طین، اما «طیر» با «تا» یافتیم  
اندر آن جایی که بود از خوردنی ها گفتگو  
بغمتا لفظ «هقوی» را «هقوا» یافتیم  
لیک در آنجا که بحث تربیت در بین بود  
یک دو جا لفظ «مریی» را «مربا» یافتیم  
فصلی از تاریخ خواندم، از سرم عقالم پرید  
چون سکندر را در آن مغلوب دارا یافتیم  
چونکه خواندم مطلبی درباره جغرافیا  
قلا هیمالیا را در اروپا یافتیم  
جمله ای دیدم که از بس مغلق و پیچیده بود  
سخت تر آنرا زحل صد معما یافتیم  
مطلبی از چارپایان خواندم و در ضمن آن  
یک الاغ پنج پا ، یک اسب شش پا یافتیم  
مایا گمراهی و جهل جوانان میشود  
هر غلط کاندر کتاب درس آنها یافتیم «خروس لاری»



نماینده دادستان - نظر بماده ... و بند ... و تبصره ...  
چون علی فرزند جعفر شغل معلم در تاریخ ... زنگنه اول پنج دقیقه  
غیبت نموده بدو بار اعدام محکوم میشود !!

### توصیه به صیادان!

خبر رسیده از بندر یبلاوی  
حاکی است که شیلات طرف همین  
هفته صیادان بیکار را استخدام  
خواهد کرد؟! ...  
... از طرف دیگر وزارت  
مالیات نخواهد میگوید طبق «قانون  
جدید مالیات بر درآمد» که در  
دست تدوین است همه شاغلین  
باید مالیات بپردازند.  
اینک ما به صیادانی که قرار  
است در شیلات «استخدام شوند»  
توصیه می کنیم که قبل از استخدام  
شدن و شروع بکار! سری به  
مالیات نخواهد محل با مالیات نخواهد تهران  
بزنند و مالیات امسال خود را از  
محل حقوقی که قرار است به آنها  
داده شود (۱) پرداخت کنند چون  
وقتی مشغول کار شدند دیگر مجالی  
برای رفتن به مالیات نخواهد و پرداخت  
مالیات نخواهند داشت!

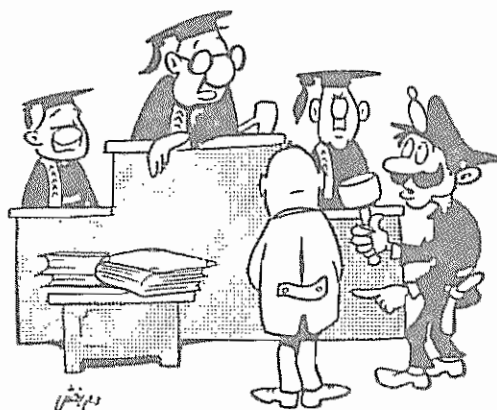
### توصیه به صیادان!

توصیه به صیادان!  
خبر رسیده از بندر یبلاوی  
حاکی است که شیلات طرف همین  
هفته صیادان بیکار را استخدام  
خواهد کرد؟! ...  
... از طرف دیگر وزارت  
مالیات نخواهد میگوید طبق «قانون  
جدید مالیات بر درآمد» که در  
دست تدوین است همه شاغلین  
باید مالیات بپردازند.  
اینک ما به صیادانی که قرار  
است در شیلات «استخدام شوند»  
توصیه می کنیم که قبل از استخدام  
شدن و شروع بکار! سری به  
مالیات نخواهد محل با مالیات نخواهد تهران  
بزنند و مالیات امسال خود را از  
محل حقوقی که قرار است به آنها  
داده شود (۱) پرداخت کنند چون  
وقتی مشغول کار شدند دیگر مجالی  
برای رفتن به مالیات نخواهد و پرداخت  
مالیات نخواهند داشت!

### انتخابات اصناف

از صبح روز شنبه هفته جاری  
انتخابات ۱۰۷ صنف آغاز شد و لی طبق  
تعمیراتی که بعمل آوردیم صنف بیکاران  
جزء این ۱۰۷ صنف نبود زیرا صنف  
مزبور که مطابق مقررات جدید اصناف  
باید جمعه ها را با استراحت میبرد  
در آنروز هم بدنیال پیدا کردن کار  
رفت و به همین علت افتخار همکاری با  
اصناف را از دست داد!

«استفاده از گوشت کوب چوبی ممنوع شد.» - جراید



پیشتر

یاسبان:

«قربان گوشت کوب چوبی از تو جیبش در آوردن!؟»

### پارک و آب!

هفته گذشته پارک نازی آباد  
طی مراسمی با حضور آقای وزیر  
اندرونی افتتاح شد و از این پس  
اهالی نازی آباد میتوانند از هوای  
خنک و مطبوع آن استفاده کنند.  
البته اهالی نازی آباد هنوز  
آب لوله کش ندارند از این رو ما  
ضمن عرض تبریک بآنها که صاحب  
«پارک» شده اند به فرد فردشان  
توصیه میکنیم که تالوله کشی شدن  
کامل آن منطقه، روزی چند تا نگر  
آب از مناطق لوله کشی نشده شمال  
شهر خریداری و درختهای پارک  
خود را آب بدهند که خدای نکرده  
خشک نشود!

# نامه نگار یک اوراق

۳۶

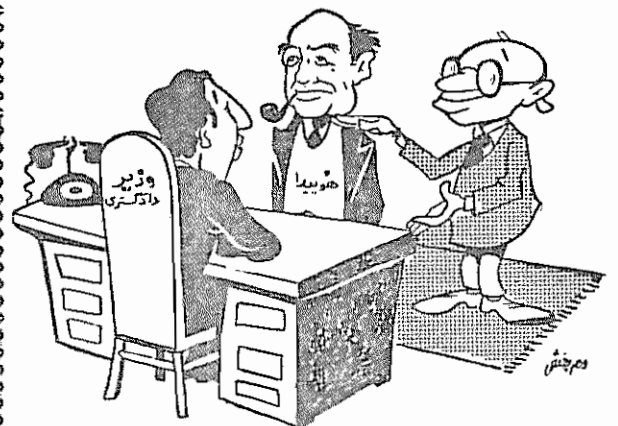
بندر دودور - دوشنبه ۳۱ اوت

اصغر جون : « هر که باشد ز حال ما پرسان  
يك بيك را سلاما پرسان » **نامه بعدی!**  
قرابان : جواد



دکتر - بدن شما به ویتامین های آ-ب-س - د احتیاج دارد ، بنابراین امشب باید حتماً برای صرف شام بیایید پیش من !

« گذرنامه مقروضین پس از کسب اجازه از مقامات قضائی صادر میشود . » - جراید .



- قرابان ، این آقا تا اینجا ش تو قرضه گذرنامه بهش بدیم یا نه ؟!

« روانشناسان گفتند راحت طلبان خودکشی میکنند . » - جراید



- این فلان فلان شده راحت طلب میخواست از زور پیکاری و گشتگی خودکشی کند ؟!



## معماری ساعت ! ؟

میکویند در زمان نخست وزیری ساعت یکی از مدارس اوساز دعوی از ساعت بعمل میآورد که بآبجاریفته ومدرسه را افتتاح کند. خداوند هوش پس از کنجکاو ی و بررسی کامل در وضع ساختمان میگوید :

بنظر من این ساختمان فقط يك نقص دارد و آن این است که زیر زمین این ساختمان آفتاب گیر نیست ، اگر معمار این مدرسه زیر زمین را در طبقه فوقانی میساخت این نقص بکلی برطرف میشد ! ؟

در عصر رانی ماهی :

### از وصیتنامه يك فقیر :

«..... فرزندان من ، اگر میخواهید در آن دنیا از شما راضی باشم بیایید ومحض رضای خدا نگذارید پدرتان حسرت بگور «باقی بماند» و در شب هفتش بجای دحلوا ، « ماهی حلوا » برایش خیر کنید ! ...»

هر یانه میروم بالیخ بوخ ۱۱... بوردا میروم بوخ... اوردا میروم بوخ ۱۱... های کله پدر سنون د د ن نه ن آتش بگیرد ماهی ۱۱... آخر هار داسن ۱۱

خلاصه هزار مهر که دن ، بیس مردنی متعفن بالیخ دیدم دراز دراز ، کنار خیابان فروخته میکنند رفته گاباخه . رسیدم چند ۱۲... بیچاره بینوا بویوردی پنجاه تومن ! گفتم شاید کیچ اولم بشم...

چند قدم بوخاری دی دیدم بیرطشت گذاشته اند چند دانه بالاچه ماهی آنجاست . گفتم بوری نچه ۱۲... کفت چهل و سه تومن !! اینجاست که شاهر فرموده : « هر نه آید سال نو گویم شور پدر پارسال ! »

عجب سال بدی بودها ۱۱... ماهی میخریدیم هر بیردانه سی ده تومن ۱۱... اولار که ماهی نبود ، بادمجان پوسیده بود . امسال ماهی ایسته سن ۱۲... بیا بین چه کرده ؟! اولای پیدا اولماز ، وقتی هم پیدا میشود یاخچی سی هر دانه اش آمیش تومن ۱۱...

اینستکه هر صورت دن تصمیم توت میشم بروم بیادان در گناه خدا استغاثه توبه کنم بگویم پرورد کا ، غلط ایله دیم ، همان هوسیده بادمجان پارسالی را هر حمت ایله . اگر پارسال جسارت کردم صمیمانه معذرت ایسترم ۱۱.

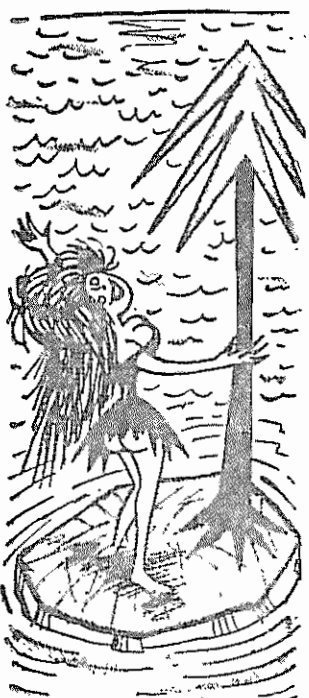
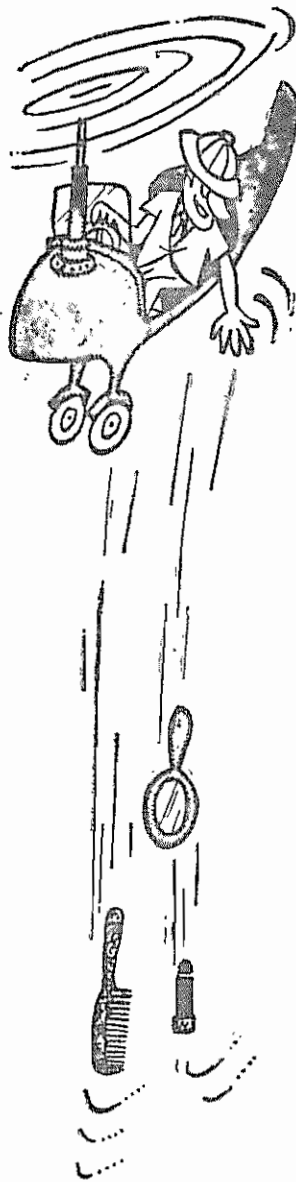
زندگانی دن بعضی اوقات وار که آدم بکلی مأیوس پشیمان اولاجاخ . آنوقت میروم یاخچی پرورد کارین در گاهی استغاثه مناجات میکند که های پرورد کار ، های کریم ، ام ، منیم خطا اشتباهیم ببخش ، غلط ایله دیم... ایله من خطا کارم ، سن کریم سن ، سن رحیم سن ، من کوچیکم سن بویوک سن استغفر الله ، هزار دفعه استغفر الله... بوجور تضرع استغاثه خاصیتی بودور که پرورد کار عالم دلش بو حماقته میسوزد ، خودش هم بیرچور رفع و رجوع ایلم...

ایندی امروز بنده ایله همان کیسی هستم که میخواهم پرورد کارین در گاهی رسماً صریحاً توبه کنم ، آنهم توبه نصوح...! نصوح توبه سی داستانی وار که انشاء اله لدی الاقتضاء سیزه شرح میدهم... هر صورت دن ایندی قفسک آماده اولمیش بروم بیادان. شب که هوا لاپ قره تاریک تاریک اولاجاخ ، شروع کنم زاری تضرع ایله ماخ که با پرورد کارا ، غلط ایله دیم ، غلط ایله دیم ۱۲... الی آخر...

سال گذشته سیزین خاطر شریف هست که بنده اردست « ماهی » چوخ شکایت می کردم . ایله بو ستون دن که ستون ترکی فارسی توفیق است چند بار یازمیش کردم که بابام .. امسال نیه اینقدر ماهی نرخی گرانست... آخر مکی « بالیخ » هم آم بیکارن وارد میشود؟ ناله ایله دیم - انتقاد ایله دیم- داد و فریاد ایله دیم که نیه بالیخ قیمتی هر بیردانه شده است اون تومن ۱۲.

خلاصه سال گذشته بنده بوردا محشر کردم چیخ کشیدم که ماهی چوخ چوخ گران شده است . خلق خدا آخر نیه باید صف ببندند ، سحر دن آفشامه معطل شوند بیر دانه کوچیک بالیخ بخرنند دورد تومن ۱۲. آزاد بخرنند اون تومن ۱۲. یا مثلاً اون بیش تومن که همان پانزده تومن خودمان باشد ؟! بالاخره ، هر نه بود ، سال تمام اولدی... ماهم تشریف آهاردی لر ، هامی سی رفتند ته دریا مشغول مشغول معاشقه و تخم ریزی و از اینجور حقه بازیخ !.

حالا امسال ، نتیجه آنهمه تخم ریزی و ماه عمل ، بوجور شده است که اساساً لامصب رو نشان نمیدهد...! منه لازایلم...! منه عشوه ایلم... غمزه ایلم... پدر سوخته رو نما مطایبه ایلم...!



## « کتکهای اولیه ! »

د جانون گفتم فقر عفریتی است که جسم و روح را منکوب میکند و هر کسی وظیفه داره که با آن بجنگد . - جراید

## عاقبت جنگک !

که کند جسم و روح را منکوب با چنین دشمنی بجنگد خوب لیک گشتیم عاقبت مغلوب!

گفتم آن یار: فقر عفریتی است لاجرم به که هر کسی امروز ما بجان شما که جنگیدیم

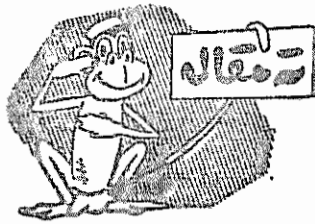
« شوخ »



**توصیف دلبر پرچانه!**



بتم دارم که قندی همچو قد نردبان داره  
 دماغ کوچکی بر چهره مثل نارده ان داره  
 وهان تنگ او باشد چوغاری و درون آن  
 اگر اندازه گیری یک دو متری هم زبان داره  
 خودش گوید که چشم نام بود با دامی و زیبا  
 ولی من گویمت چشمی، چو کشش کودکان داره  
 کمان ابرویش چون کمان پنبه زن باشد  
 غلط گفتیم، که ابروئی بمثل چوب قبان داره  
 بکنج بینی اش یک خال داره کوچک و زیبا  
 شباهت خال آن دلبر به سیب و گردگان داره  
 وهان گاله اش، مثل شتر، دائم به نشخواره  
 شب اندر روز، دلدارم آدامس اندر دهان داره  
 سرایش در جنوب شهر، در میدان اعدا مه  
 ولیکن وانمود کرده که در ویلا مکان داره  
 سه تاشوهر نموده دور شاه شهید، اکنون  
 ز شوهرها هف هشتاد دختر پیر و جوان داره  
 ز حسن سابقش چیزی نمانده از برای او  
 ولی از آن جمال گمشده، صد داستان داره  
 ز پرچانه نمیرد دمی پیوند الفت را  
 بالای جان من باشد بتن تا آنکه جان داره



... دکتر ممولی بیمة خانوہ اسلام میدہ  
 ■ آقای ه - ابراهیم پور :  
 فقط مطالب کسانی که عضو هیئت  
 تحریریه توفیق نیستن و از بیرون  
 واسه ما : «مطلب وارده» میرسن  
 بدون امضاء مستعار فکاهی چاپ  
 میشه. والبتہ خودمون هم قبول  
 داریم که فکاهی نیست و خوب  
 نیست ولی از نظر تشویق شون چون  
 تازه کارن اینکار رو میکنم و اللہ  
 اعزاء هیئت تحریریه توفیق  
 همه شون امضای مستعار فکاهی  
 دارن .

■ از این بعد کسانی که  
 برای توفیق مطلب وارده میرسن  
 سعی کنن اونها هم بعد از مدتی  
 واسه خود شون امضای مستعار فکاهی  
 و خوشمزه درست کنن ، ما هم  
 کمک شون میکنیم .  
 ■ آقای ا - مہر دوست .

فرمایش تون صحیحہ و همونطور  
 کہ دیدین ما هم تا اونجا کہ میتونستیم  
 اجرا کرده ایم ولی بقول قدیمی ها :  
 « اگر دردم یکی بودی چه بودی  
 اگر غم اندگی بودی چه بودی »  
 مشکل کار ما یکی دو تا نیس و  
 متأسفانه حتی وارد ترین خواننده  
 های ما هم از خیلی از گرفتارهای  
 ما خبر ندارن . آگہ میخوانین  
 بازم بیشتر روشن بشین تشیف  
 بیارین دفتر .

■ آهای خواننده چون...  
 ... کہ داری تنها تنها توفیقو  
 میخوانی و میخندی... فکر دوستان  
 واقوام خارج از کشور هم باشی و  
 همین الانه باشو بیا اینجا (دفتر  
 روزنومه ما توی اسلامبول) با  
 ۴۵ تومن یکسال روزنومه توفیق  
 رو براشون مشترک شو کہ اونها هم  
 در ولایت غربت مثل شما هر هفته  
 توفیق داشته باشن و مثل شما بخون  
 و بخندن !  
 پس چرا معطلی ؟ د یا اللہ  
 د ... آ بارک اللہ !

■ «ک-فیلی» از شیراز نوشته  
 « ممولی چون این روزها توی  
 صفحه اول روزنومه کمتر می -  
 بینمت تازه چند هفته پیش هم کہ  
 «رو» اومده بودی بچه شیرینی شده  
 بودی و توفیق « کشنیز خانوم »  
 بودی! ... میخواستم ببینم اینهمه  
 بیوغ (ا) رو چطور بدست آوردی  
 کہ با وجود بچه شیرخوره بودن  
 دکتر و پرسور شده ای ؟!  
 آره داداش ! ... این  
 یکی از هزار و یک خاصیت شیر  
 پاک کشنیز خانوم جو نمہ !  
 راجع به اولم کہ نوشته ای  
 اون شماره از توفیق (؟) تو اداره  
 پیدا میشه . آره، از اون شماره  
 استثنائاً پیدا میشه ، بیابگیر .  
 قربون هنگی تون کمبلت ! : « ممولی »

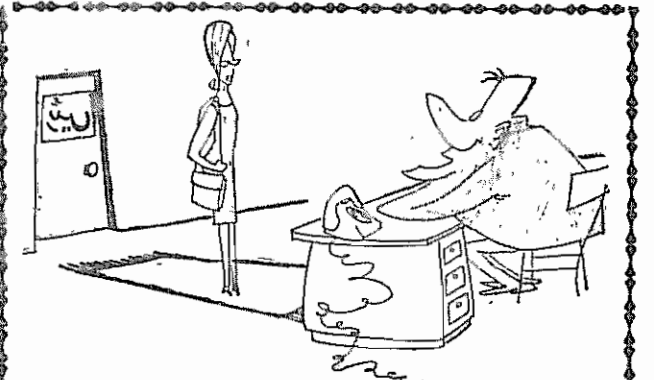


**« بیتل ها...! »**

در سفری که اخیراً چهارتا جنجمنه انگلیسی یعنی «بیتل ها»  
 به امریکا کردند سروصدای زیادی راه انداختند... هواها کشیدند  
 جیغ ها زدند و بالاخره به هر شهر که رسیدند خوب خلق الله را  
 سرکیسه کردند ولی جالبترین قسمت این مسافرت مصاحبه هائی بود  
 کہ مخبرین و روزنامه نگارها در تلویزیونها و رادیوها و سالنهای  
 کنسرت با این چهارتا انجام دادند کہ دو زیر چندتا از خوشمزه تر  
 هایش را برایتان می اویسیم .

در مصاحبه ای که در تلویزیون برایشان ترتیب داده بودند  
 گوینده از شان سؤال کرد :  
 - خوب آقایان بیتلها ، ممکنه برای بینندگان ما توضیح  
 بدین کہ چرا سرها تونو اینجوری اصلاح میکنین ؟ ...  
 بیتلها با تمجب نگاه هائی بهم کردند و بعد بک زبان گفتند :  
 - چه جوری ؟ ... ما اصلاً زلفها مونو اصلاح نمیکنیم! ..  
 در جلسه مصاحبه ای که مخبرین و روزنامه نگارهای معروف  
 نیویورک با آنها ترتیب داده بودند از آنها پرسیده میشود :  
 - عدۀ زیادی هستن کہ میخواهند بدانند چرا شما موقع  
 آواز خواندن انقدر جیغ میکشید و نره میزید ؟ ...  
 یکی از بیتلها میگوید :  
 - برای اینکه صدای ناخنجار همدیگه رو نشنویم !

بعد از اجرای یکی از آهنگهای معروف و پر هیجان جاز خود،  
 مدیر تالار موسیقی با خوشحالی خودش را به بیتلها میرساند و میگوید :  
 - بچه ها واقعاً معرکه کردین... این اولین دفعه ای بود کہ  
 میدیدم صدای جیغ و فریاد و عریبۀ اجرا کنندگان کنسرت صدای  
 داد و بیداد و ابراز احساسات تماشاچیان کنسرت رو تحت الشعاع  
 قرار داده، حالا آگہ ممکنه یک آهنگ آرام هم اجرا کنین .  
 بیتلها گاهی بهم میکنند و بالاخره یکی شان با خنده میگوید :  
 - اختیار دارین قربان، این آرامترین آهنگی بود کہ  
 ما تا حالا اجرا کرده بوهیم !



رئیس - صد دفعه گفتیم : ما خانمی رو کہ بحسابداری  
 و ماشین نویسی فارسی ولاتین وارد بوده و انگلیسی رو هم  
 خوب میداند احتیاجی نداریم ... ما زنی رو میخواهیم کہ  
 پر موزد سکرتری؟! وارد باشد!



آدم - ببین حوا چون وضع دنیا چقدر عوض شده!.. آدم  
 آگہ بخواد گناهی هم بکنه باید چقدر پول بده !

**آقای مجانی!**

« همسر مرحوم «جواد فاضل» کتاب منتشر کرد، - جراید  
 توفیق : «گیرم شوور تو بود «فاضل»  
 از فضل شوورترا چه حاصل؟! »

**پوزش و معذرت**

اینجناب ماهی سفید کہ بتنا  
 بدعوت دولت های انجلیز وینگه -  
 دنیا هازم کشور های مزبور میباشم  
 از اینکه بعلت ضیق پول مردم ،  
 نتواستم خدمت برسیم - پوزش  
 خواسته امیدوارم از این گرانقدر  
 ترهم بشوم !  
 «چوب کبریت»



روزنامه فکاهی

# توزینا

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

این روزنامه نخستین بچه ای ۹ ساله آبان ۱۳۳۴ است!

پوشش گشت با شریک زبانه  
خطیت نسیم کم آندان کرده ای



نویسنده: دکتر عباس توفیق

سرپرست: حسین توفیق

مناصب: عزیز حسن توفیق

توزینق روزنامه ایست آبی و سفید که هیچ مزب در دسترس نیستی بی نادر

۷۷۷۷۷۷۷۷۷۷۷۷

د استفاده از گوشتکوب چوبی ممنوع شد! - جرابد



۲۵

«داداش چند میگیری این گوشتکوب مارو «آب و رشو» بدی؟!...»